Gift from
Cultural Deptt
Iranian Embassy
10/12/70

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

سال پنجاه و یکم
دورهٔ ـ سی و هشتم
شمارهٔ ـ ۸

ارمغان

شمارهٔ ـ هشتم
آبان‌ماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

نویسندگان و گویندگان

جمال زاده ، رفیع ، جناب زاده ، ویل دورانت ، مهروژان ، وحید دستگردی ، بهروزی، شهاب، مدرسی، اورنگ ، حالت، پارسا ، آزاد ، محجوب ، وحیدزاده ، صفاری ، عنقا .

بهای سالیانه

ایران	۳۰۰ ریال
کشورهای دیگر	۳ لیره یا ۳۰ مارك
تکشماره	۳۰ ریال

جای اداره

خیابان شمیران ـ باغ صبا ـ خیابان سلیم
مجلهٔ ارمغان ـ تلفن (۷۰۶۹۸)

چاپخانه شرق

فهرست مندرجات

« نامهٔ ماهانهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی »

ارمغان

سال پنجاه و یکم
دورهٔ ـ سی و هشتم
شمارهٔ ـ ۸

شمارهٔ ـ هشتم
آبان‌ماه ۱۳۴۸

تأسیس بهمن ماه ـ ۱۲۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن مرحوم وحید دستگردی)
(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحید زاده دستگردی ـ نسیم)
(سردبیر : محمد وحید دستگردی)

سیدمحمدعلی جمالزاده

گوش دلال است و چشم اهل وصال (مثنوی)

مسیحای پارسی و هندی ایرانی الاصل

اینك قسمت دوم مقالهٔ نویسندهٔ دانشمند آقای جمال‌زاده همانگونه که وعده داده بودیم و دانش‌پژوهان دور و نزدیك انتظار آنرا داشتند از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد . لازم بیادآوری است که این مقاله چون از روی کمال بینائی و ممارست که شیوه نگارنده محقق در نگارش است مورد بحث و تدقیق قرار گرفته درچند شمارهٔ ارمغان ادامه خواهد یافت .

تذکار:

مجلهٔ «ارمغان» نامه‌ای راکه راقم این سطور بمدیر و نگارنده‌اش حضرت آقای وحیدزاده دربارهٔ مهر با بازاهد هندی و پارسی ایرانی الاصل معروض داشته بود بصورت مقاله درشمارهٔ مرداد و شهریور امسال خود بچاپ رسانده است

درپایان آن نامه وعده داده بودم که شرح حال مهر بابا را درقسمت دوم آن گفتار میآورم و اکنون میخواهم بوعدهٔ خود وفا نمایم .

درقسمت اول گفتیم که یك روزنامه نگار انگلیسی بنام پول برانتون که عشق کشف پاره‌ای از حقایق و شورتفحص در اقطار و اکناف دنیا و سیر درآفاق و انفس و علی الخصوص مطالعه و مشاهده احوال مرتاضان هندی او را بخاك هندوستان کشانده بود درکتاب بسیارخواندنی خود «هندپنهانی» از جمله اشخاص نامداری که آنها رادر آن کشور دیده و شرح حال و چگونگی گفت و شنود خود را با آنها و نظر خود را در بارهٔ هریك ازآنها نوشته است یکی هم همین مهربابا است که مجله « ارمغان » در این اوقات اخیر مقداری از سخنان او را درصفحات خود بچاپ رسانیده است .

دربارهٔ این شخص انگلیسی وکتابش در قسمت اول این گفتار مطالبی آمده است که محتاج بتکرار نیست و همینقدر است که میتوانیم او را تا حدکافی بیدار و دانا و موثق بدانیم و مندرجات کتابش راهم خالی از اعتبار نشماریم .

این شخص در دوجای کتاب خود ازمهربابا صحبت میدارد . یکی درفصل چهارم از فصول هفده گانهٔ کتابش و دومین بار درفصل چهاردهم .

عنوان این دوفصل چنین است :

«جائی که بایك مسیح درآنجا دیدار کردم» (فصل ۴)

«در ستاد آرنش یك مسیح» (فصل ۱۴).

این هردوفصل رویهمرفته مشتمل است بر ۲۸ صفحهٔ بزرگ که اگر بخواهیم تمام را ترجمه کنیم درحدود نیمی ازصفحات یك شمارهٔ «ارمغان» را میگیرد وگمان میرود که حیف باشد و لزومی هم ندارد ولی بحکم آنکه گفته‌اند «مشت نمونهٔ خروار است» قول میدهم که بدون هیچ طرفداری و انکار و با ذهن و نیتی عاری ازهرغرض ومرضی مطالب مهمتر آن دو فصل را در ذیل برای خوانندگان «ارمغان» نقل نمایم تا بلکه

بهتر با مهربابای پارسی ایرانی‌الاصل آشنائی حاصل نمایند .

مقدمه بر قسمت دوم

البته میدانیدکه مهربابا سالیان درازی است‌که مهر سکوت مطلق برلب نهاده است و شاید بعضیها حق دارند بگویندکه تنها معجز و کرامتش هم همین‌سکوت دور و دراز اوست . وی درموقع ملاقات و صحبت با اشخاص حرفهای خود را بکمك یك الفبای مخصوصی نشان‌میدهد . بدون‌آنکه لب بسخن بگشاید . شاید بپرسید ضرورت چنین عملی درکجاست و حسن و لطفش کدام است و راقم این سطور هم مجبور است بگویدکه من هم نمیدانم و سر درنمی‌آورم .

شمه‌ای دربارهٔ خاموشی:

درست است‌که بزرگان معنی و عرفای نامدارما در وصف ومدح وثنای‌خاموشی سخنان بلندی از منثور و منظوم بفارسی و عربی دارند که بسیاری از ما ایرانیان مقداری ازآنهارا درحفظ داریم و خودمن هم درطی داستان «شاهکار یاعموحسینعلی» مقداری ازآن‌کلمات قصار و ادبیات‌آبدار را نقل کرده‌ام .

سعدی و مولوی مربیان بزرك و عالیمقام ما هستند اولی مربی و معلم اخلاقی ودومی مرشد و رهنمای فکر و فهم و داوری و استدلال ما هستند و هردو دربارهٔ سخن گفتن و خاموشی مطالب و معانی بلند و ارجمند دارندکه ما ایرانیان عموماً در لوح خاطر نوشته و درحفظ داریم ودر واقع تربیت یافته «گلستان» و «بوستان» و «مثنوی» معنوی این دواستاد قدراول هستیم . سعدی‌زبان را «کلید درگنج صاحب هنر» دانسته و معتقد است‌که « بنطق آدمی بهتر است از دواب » و با لحنی تحکم آمیز دستور میدهدکه :

کنونت که امکان گفتار هست   بگوی ای برادر به‌لطف‌وخوشی

«که فردا چو پیک اجل در رسد
بحکم ضرورت زبان در کشی»

پس لطف و خوشی راشرط گفتار قرار داده است و باز در همین زمینه فرموده :

«مزن تا توانی بگفتار دم
نکوگوی ، اگردیرگوئی چه‌غم»

یعنی پرگوئی را علامت خردمندی و ازهرچیز و هرجا باخبر و با اطلاع بودن و نشانهٔ بیداری و دانائی‌مپندار و بکوش که «نکوگوی» باشی ولو این کار مستلزم این باشدکه در مجالس و محافل (حتی نشست و برخاستهای دوستانه) خاموش بنشینی و زیاد مهمل نبافی . وی پرگوئی را بی‌ادبی دانسته و الحق هم چنین است و فرموده:

«اگر چه پیش خردمند خامشی ادب است
بوقت مصلحت آن به که در سخن کوشی»

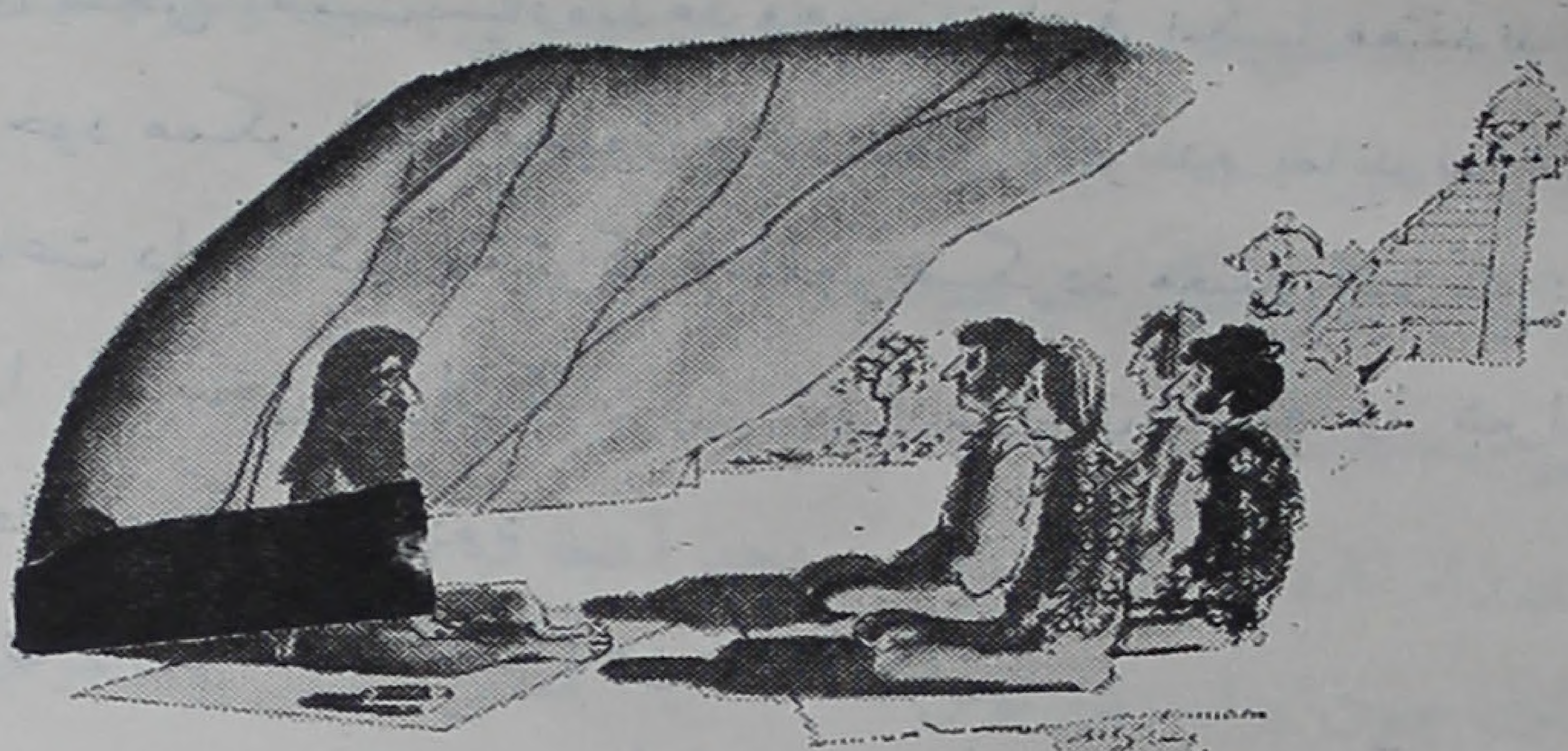
سعدی ژاژخائی‌را زائیده خودنمائی و خودستائی و خودپسندی میداند ومارا ازین‌عیب که بدبختانه درد و مرض اکثریت کامل بنی نوع آدم است برحذر داشته و معتقد است که انسان باید قبل ازهمه‌چیز بشرایط آدمیت عمل نماید . سخن‌راندن را در موقع لزوم که‌نفعی برساند و یا ازشر و زیانی جلوگیری‌نماید شرط‌آدمیت دانسته و سخن خوب و مفید و دلنشین را درحکم طاعت و ستایش و تسبیح میداند .

«گفتم این شرط آدمیت نیست
مرغ تسبیح خوان ومن خاموش»

ومخلص‌کلام آنکه دستوری‌که درین زمینه بمامیدهد در دوبیت زیر گنجانیده شده است وای‌کاش تفضلات غیبی مددبفرستدکه بتوانیم باین دستورعمل نمائیم تابلکه رستگار باشیم :

اولا آنکه :

«زبان بریده بکنجی نشسته صم و بکم
به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم»



این کاریکاتور نمونه‌ایست
از صدها و هزارها نمونهٔ موهومات‌پرستی فرنگیها

مرتاض‌هندی بمریدان فرنگی خود از زن و مرد میگوید من می‌توانم راه‌وصول بعقل‌کل و مقام والای‌قدسی را بشما نشان بدهم ، اگرطالب سلوك ساده هستید قیمتش هزاردلاراست و اگرکه راه سلوك‌اعلی را بشما نشان بدهم نفری‌دوهزاردلارتمام‌میشود.

و دوم آنکه :

« نگفته ندارد کسی با توکار ولیکن چوگفتی دلیلش بیار»

و سرانجام اس اساس سخن راندن را درین پنج کلمه با ایجازی معجزآسا بما میآموزد که :

«اول اندیشه وانگهی گفتار»

اهمیت سخن و سخن راندن

مولوی نیزکه اتفاقاً با سعدی همعصر و همزمان هم بوده دربارهٔ اهمیت سخن و فواید خاموشی سخنان بسیار داردکه آوردن صدیك‌آن هم درینجا مقدور نیست(۱)

۱ـ آقای علی‌اکبرکسمائی درکتاب سودمند و دلنشین خود «مثنوی دلخواه» تمام معانی و مضامین مثنوی را با صبر و حوصله‌ای که سزاوار تمجید بسیار است و با بصیرت و ذوق تمام جمع‌آوری و طبقه بندی‌کرده و بچاپ رسانیده است (فعلا رفته رفته درمجلهٔ «نگین» منطبعهٔ طهران بچاپ میرسد) والبته هرچه زودتر بصورت‌کتاب هم به حلیهٔ طبع آراسته خواهد گردید .

مولوی بسخن اهمیت بسیار میدهد وهمچنانکه فرنگیها معتقدندکه حتی سخنی که در زمان خود ممکن است مجهول و نادیده و ناخوانده بماند بعدها روزی مانند بمبهائی که ساعت دارد ناگهان میترکد ومنفجر میگردد معتقد است که :

«عالمی را یك سخن ویران کند روبهان خفته را شیران کند»

و درجای دیگر فرموده :

« این زبان چون سنگ و فم آهن وش است
وانچه بجهد از زبان چون آتش است »

ونیز اعتقاد داردکه بسیاری از سخنان ما مبنی برخود نمائی و گزافه گوئی و لاف زدن است چنانکه فرماید :

« سنگ و آهن را مزن بر هم گزاف
گه ز روی نقل و گه از روی لاف »

وبرای سخن راندن یعنی سزاوار وشایسته سخن گفتن بودن تربیت را شرط کار میشمارد و چنین تربیتی را نیز فرع صبر و تمرین که بدون آن هیچ فکری پختگی نمی‌پذیرد میداند :

« گر سخن خواهی که گوئی چون شکر
صبر کن وز صبر این حلوا بخور »

و قدم را خیلی بالاتر گذاشته سخن راندن زیادی را محکوم میسازد و برای رسیدن بمقام آدمیت شرایطی بمیان میآورد که تنها اشخاص زبده و نخبه و اخیار و نقبا که همانا « قهرمانان » و « یلان » واقعی نوع بشر هستند شاید از عهدهٔ انجام آن برآیند :

« گفت افزون را تو بفروش و بخر »
« بذل جان و بذل جاه و بذل زر »

وچون با اشخاصی مانند من یعنی افراد معمولی سست وخردهمت سروکاردارد همینقدر باندك راضی است ومیفرماید :

« نرم گو ، لیکن نگو غیرصواب »

و زهی بسعادت کسی که از عهدهٔ همینقدرش نیز برآید .

مولوی راه کاررا هم بما نشان میدهد آنجا که میفرماید :

«کودك اول چون بزاید شیرنوش مدتی خامش بود، ازجمله گوش»

« مدتــی میبایدش لب دوختن از سخنگویان سخن آموختن»

پس خاموشی موقتی یاهرچندگاهی مدتی لب فروبستن راشرط سلوك وقدرت بیان و حق سخن گفتن میداند .

این مقدمات شاید زاید باشد والبته محتاج باقامهٔ دلیل و برهان عقلی ونقلی نیست که تنها ساکت ماندن و مهر سکوت برلب زدن و لب از سخن فرو بستن علامت دانائی و خردمندی و نشانهٔ زهد و پارسائی نمیتواند باشد . مگرنه درکتاب آسمانی ما دربارهٔ انسان میخوانیم که «علمه البیان» و درکتابهای مذهبی دیگرآمده است که «نخستین چیزی که وجود داشت سخن وکلام بود (۱) وگیتی با لفظ «کن» « فیکون » گردیده است و چنانچه فی الواقع سکوت مایهٔ بزرگی و بزرگواری باشد کودکان و گنگان بی زبان و جانوران باید از اولیاء الله باشند . مگر سرتاسر جهان پرازصدا و ندا نیست و مگرمولوی ما که حرف بی پایه وبی حساب نمیزند حتی جماد و نبات را هم زباندار وسخنگو نمیداند و مگرنفرموده است :

« جملهٔ ذرات عالم در نهان با تومیگویند روزان وشبان»

۱ـ جملهٔ اول از انجیل یوحنا چنین است . «ابتداء کلمه بود وکلمه نزد خدابود وکلمه خدا بود» .

«ما سمیعیم و بصیریم وخوشیم با شما نامحرمان ماخامشیم»

وباز در همین معنی فرموده :

« هم درخت ومیوه ، هم آب زلال با بهشتی درحدیث ودرمقال»

یعنی باید بهشتی بود و با زبان موجودات آشنا بود تا بتوان با درخت میوه و آب زلال گفت وشنودکرد و زبان آنها را فهمید :

حالا نباید خیال کرد کـه این حرفها باصطلاح «شعر» است و پایه و مایه‌ای ندارد . گوش بدهید تا بگویم چرا . معذرت میطلبم که مطلب‌را بدرازا میکشانم ولی عیبی هم ندارد . سخن سخن میآورد و مقصود و منظور کتاب و مجله نیز جزآموختن و فراگرفتن وکسب اطلاع و تحصیل معرفت و سرانجام کشف حقایقی از جزئی و کلی در هررشته و زمینه‌ای که باشد چیزدیگری نیست . خصوصاً که آنچه را میخواهـم بعرض برسانم ارتباط مستقیم دارد با نظر مولوی که بموجب آن چنانکه درسطور بالا مذکورگردید تمام ذرات این عالمی که آنرا عالم کون وفساد خوانده‌اند وشاید هرگز فساد پذیر نباشد روزان و شبان بزبانی که آنرا زبان بی‌زبانی میگویند درگوش‌جان ما سخن میگویند ولاینقطع تکرار میکنند که ما نیز برای خود چشم وگوش داریم وکور و خاموش نیستیم .

یك عالم بزرگ هندی

میخواهم از یك عالم بسیار بزرگ و مشهوری صحبت بدارم کـه او نیز مانند مهربابا هندی است و او هم درجهان علم دارای نظریاتی است که با دنیای تصوف ما وعرفان مهربابا نزدیکی بسیار دارد . نام این دانشمند بزرگ که شهرت جهانی دارد و درست سی ویك سال پیش ازاین در ۱۹۳۷ میلادی وفات یافت بوز (۱) است . در

۱ـ جاکادیس چاندر بوز (Jayadis Chander Bose)

حقش گفته‌اند که از جمله کسانی است که باب طریقهٔ تحقیقات علمی «مدرن» را بروی هندوستان گشوده‌اند. «دایرة المعارف بریتانیك» (۱) که بزرگترین ومشهورترین و معتبرترین دایرةالمعارف دنیای امروز است درطبع اخیر خود درحق اوچنین مینویسد:

«آثار بوز بقدری نسبت بزمان خودش بجلو رفته که محال است بتوان بها ومقام دقیق آنرا بیان نمود.»

بوزرا مانند بهابا(۲) عالم بزرگ فیزیك که مؤسس «مرکز آتمی» واقع در بمبئی است و ماهالانوبیس (۳) عالم مشهور علم آمار وکوتاری (۴) عالم فیزیك هسته‌ای و کریشنان(۵) عالم علم آتوم و رامان(۶) فیزیك دان بسیار مشهور و ران نوجان(۷) ریاضیدان عالیمقام و ماغنادسها (۸) فیزیك‌دان و چندراشخار (۹) منجم بزرگ از علمای بزرگ ونامدارهندی میدانندکه دارای شهرت جهانی هستند وخدمات گرانبها و بزرگی در زمینهٔ علم انجام داده‌اندکه کاملا جنبهٔ جهانی دارد.

معذرت میطلبم که این همه اسامی غریب و عجیب را در گفتار میآورم ولی هندیها برادران ما هستند وهزاران سال است که ما با آنها همسایه هستیم و روابط و

۱- Encyclopaedia Britannica (جلد سوم صفحهٔ ۹۸۲)

۲- H.Y.Bhaba

۳- P.C.Mahalanobis

۴- D.S.Kothari

۵- K S.Krishnan

۶- C.V Raman

۷- S.Rannujan

۸- Maghnad Saha

۹- S.Chondrasekhar

مناسبات گوناگون بسیار (افسوس که گاهی ازطرف ما با جنگ بی‌سبب و خونریزی و قتل و غارت همراه بوده است اما چیزی که هست فرماندهان سپاهی که از خاك ایران برای غارت و چپاول بهندوستان رفته‌اند عموماً از تخم و نژاد ما نبوده‌اند) داریم و جای افسوس است که مهربابا را درآنجا بشناسیم وداستانهای گاوهای مقدس را بکرات شنیده و خوانده باشیم ولی نام این‌قبیل بزرگانی‌ازعلم ودانش بگوشمان نرسیده باشد.

بوز دارای تألیفات متعددی‌است که بزبان انگلیسی انتشاریافته (۱) وتحقیقات عمدهٔ او که سالیان دراز بدان مشغول بوده دربارهٔ این است که بدانند آیاگیاهها تابچه درجه حساسیت دارند و تا بچه اندازه میتوان آنها را زنده و جاندار دانست . وی برای مطالعه و تحقیق در این زمینه یك آلت اندازه‌گیری علمی اختراع نمود بنام «کوسکوگراف» (۲) که حرکات و سکنات و نشو ونمای نباتات را تا صد ملیون بار وسیع‌تر نشان میدهد و سرانجام در مشهورترین کتاب خود (۳) بدین نتیجه رسیده است که « سرحد و مرز بین جماد و نبات و حیوان در حقیقت مبنی بردرجات است و تفاوت اساسی در میان نیست و نمیتوان گفت که تنها حیوان زنده است و درجمادات و نباتات اثری از زنده بودن نیست» .

(ناتمام)

۱-- بعضی ازآنها بزبان فرانسوی هم ترجمه شده وانتشار یافته است (درسال ۱۹۳۴ ازطرف ادارهٔ انتشارات گوتیه‌ویلار (gauthier Villars) درپاریس) .

۲-- Crescographe magnetique

۳-- درکتاب آك او که بانگلیسی چنین عنوان دارد :

«Plants autographs and their revelations»

(این کتاب بفرانسه هم ترجمه شده است و در سال ۱۹۳۴ ازطرف ادارهٔ انتشارات گوتیه ویلار (gauthier-Villars) در پاریس بچاپ رسیده است .)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضتهای ملی ایران

(۴۸)

اعدام مازیار فرمانروای طبرستان

چنانکه دیدیم مازیار در جلسه محاکمه افشین به نفع خلیفه معتصم و بزیان افشین شهادت داد ولی ازاین شهادت فایده‌ای نبرد و معتصم دستورداد درهمان‌مجلس اورا چهارصد وپنجاه تازیانه بزنند مازیار به معتصم پیشنهادکردکه اورا زنده‌گذارد و درمقابل اموال بسیار بستاند اما خلیفه درخواست او را ردکرد وفرمان خودرا مبنی برنواختن تازیانه تأکید نمود نوشته‌اند (۱) مازیار را چهارصد وپنجاه ضربه تازیانه زدند وهمینکه دست ازاوبازداشتند آب خواست، بنوشید وجان‌سپرد، ولی فصیح احمد ابن جلال‌الدین محمد خوافی مؤلف کتاب مجمل فصیحی نوشته است که : (معتصم بفرمود تا مازیار را چهارصد چوب بزدند و او آب طلبید آبش ندادند تا بمرد) (۲) ابن واضح یعقوبی نوشته است (مازیار را آنقدر زدندکه مرد ۲۲۶ هجری (۳) معتصم دستورداد جسد مازیار را نیز پهلوی چوبه دار جسد بابك‌که اسکلت خشك شده وی دربیرون شهر سامره در محلی بنام کنیبه بابك هنوز بردار بود بدار آویختند و جسد یاطس رومی بطریق عموریه نیز که در سال ۲۲۴ هجری مرده بود و برکنار بابك بدارش‌کشیده بودند همچنان درآنجا بود وگویند این هرسه چوبه دار بمرورکج‌گشته

(۱) کتاب مازیار تألیف استاد مینوی ومرحوم صادق هدایت صفحه ۸۰ .

(۲) مجمل فصیحی به‌تصحیح محمود فرخ جلد اول صفحه ۲۹۸ -- ۳ -- تاریخ‌یعقوبی ترجمه مرحوم دکتر آیتی صفحه ۵۰۴ .

وسرشاهان به‌یکدیگر نزدیك شده‌برد ابوتمام شاعر درباره‌این‌منظره‌رقت‌آور اشعاری سروده است که نقل از ابن‌خلکان دراینجا آورده میشود :

ولقد شفی‌الاحشاء من برحائها ان صار بـابك جار مازیار
ثانیه فی‌کبد السماء ولم یکن لاثنینی شان اذاهما فی‌الغار
و کانما ابتدر الیکا یطویا عن باطس خبراً من الاخبار
سود اللباس کانما نسجت لهم ایدی السموم مدارعا من قار
بکروا واسروا فی بطون‌ضوامر قیدت لهـم من مربط النجار
لایبرجون و من رآهم خالهم ابداً علی سفر مـن الاسفـار

مدت پادشاهی مازیار برکوه و دشت طبرستان هفت سال بود وپس ازمرگ او ولایت آن ناحیه به عبداله بن طاهر حاکم مشرق ایران محول‌گردید .

افشین نیز به‌سرنوشت بابك ومازیار دچار شد

معتصم خلیفه جنایت‌کار عباسی به استغاثه واسترحام افشین‌که پس ازختم جلسه محاکمه جلو دهان اوراگرفته ونیمه خفه بزندانش بردند توجهی نکرد وتصمیم‌گرفت ویرا مسموم‌کند برای انجام این منظور فرزند خود هارون راکه بعدها به الواثق‌بالله ملقب‌گردیده باطبق میوه زهرآگین به‌زندان نزد افشین فرستاد افشین ازخوردن‌آن‌میوه زهرآلود خودداری کرد ولـی معتصم دستور داد بتدریج و آهسته آهسته ویرا دراثر گرسنگی هلاك‌کردند ابتدا چندی جسد اورا میان جسدبابك ومازیار بدار آویختند وبعد آنرا بسوزانیدند وخاکسترش را به دجله ریختند (۲۲۶ هجری) نوشته‌اند (۱) که افشین قبل ازمرگ‌کس نزدمعتصم فرستاد وازوی، خواست شخصی‌راکه موردِاعتماد باشد نزد او روانه‌کند.

---

(۱) ابن‌اثیر ج ۶ صفحه ۳۶۸ .

معتصم حمدون بن اسمعیل را فرستاد و افشین بوسیله او از خلیفه تقاضای عفو نمود ، حمدون گفته است که چون از نزد افشین برخاستم طبقی میوه در پیش روی او بودکه معتصم توسط پسرش هارون نزد وی فرستاده بود ، افشین درآن‌هنگام تندرست بود وقتیکه دوباره بـازگشتم گفتند مرده است یعقوبی در مورد مرگ افشین چنین نوشته است :

(درحبس بدرود زندگی گفت ودرسامره نزد باب‌العامه ساعتی ازروز برهنه بدار زده شد وآنگاه اورا فرود آورده بآتش سوزانیدند) (۱) .

درخانه افشین علاوه بر بت‌های گوناگون جواهرنشان کتابهای بسیار درموضوع مذهبی (بزبان پهلوی)که محرمانه به‌آن علاقمند بوده پیدا شد ازجمله‌کتاب زراوه از کتابهای زردشتیان میان آن‌کتابها نام برده شده‌است (۲) بترتیبی‌که‌گذشت معتصم‌پس‌از نابودی سه‌دشمن بزرگ خود بابك ومازیار وافشین وبرپاساختن ۳چوبه دار ازپیکر بی‌جان آنان درشهر سامره پایتخت نوبنیاد خود شاد و مسرور بنظر میرسید وازاینکه آرزوی ملی ایرانیان را پس ازیك‌گذشته غیرقابل انکار وتغییرناپذیر برفراز سه چوبه دار مذکور برباد رفته می‌دید برمیزان شادمانی وی بیش ازپیش افزوده‌میگردید ولی او غافل بود که افکار و عقاید ملی ایران برای تجدید مظاهر ایرانیت و رهائی از نفوذ تازیان بسرحدکمال رسیده وطلیعه استقلال سیاسی‌ایران نیز برفراز پیکر بی‌جان آن عاشقان بی‌باك استقلال‌ایران وازجان‌گذشتگان متهورایرانی درشهرسامره نمودار گردیده است .

---

(۱) تاریخ یعقوبی ترجمه دکتر آیتی جلد دوم صفحه ۵۰۴ .

(۲) تاریخ ادبی ایران تألیف پرفسور ادوارد براون جلد اول ترجمه علی پاشا صالح صفحه ۴۹۶ .

داستانی راکه خواجه‌نظام‌الملك درکتاب سیاست نامه آورده مؤیدگفتار بالاست وازطرفی معرف افکار پست حکمرانان غاصب عباسی است ومعلوم میداردکه این خلفا واولاد آنان اززندگانی دنیا غیر ازمردم‌کشی مستمر وشهوت‌رانی مداوم توأم باسبعیت چیزی نمی‌فهمیده‌اند ونعمتی بالاتر ازاین نمی‌شناخته‌اند .

: (حکایت روزی معتصم به مجلس شراب برخاست و درحجره‌ای شد زمانی‌بود بیرون آمد وشرابی بخورد وباز برخاست ودرحجره‌دیگر شد وباز بیرون آمد وشرابی بخورد وسه‌بار درسه حجره شد و درگرمابه شد وغسل بکرد وبرمصلی شد و دورکعت نمازبکرد وبه مجلس بازآمد وگفت قاضی یحیی راکه دانی این چه نماز بود،گفت نه گفت نماز شکر نعمتی ازنعمتهائی‌که خدای‌عزوجل امروز مرا ارزانی داشت‌که این ساعت سه دختر را دختری ببردم‌که هرسه دختر دشمن من بودند یکی دختر ملك روم ویکی دختر بابك ویکی دختر مازیارگبر) (۱) .

(ناتمام)

---

(۱) سیاست‌نامه چاپ تهران صفحه ۱۷۷ .

پادشاهی پسر بمکتب داد
لوح سیمینش در کنار نهاد
بر سر لوح او نوشته بزر
جور استاد به ز مهر پدر

(سعدی)

محمد جناب زاده

نو آوران راستین درزبان پارسی

(۳)

بویژه مللی که ازغرقاب طوفان زای تاریخ بارها سالم بدر آمده است .

تقلید وهنرپیشگی بعنوان هنرنمائی تقلید بیدوام وزودگذر است خواه بعنوان نوجوئی و بهانه آفرینش و رسالت و خواه ازراه بسط نامتعادل آثار ادراکات و قرایح دیگران از پست ترین رومانها وداستانها و نوشته‌های عوامانه و نفرت‌آور و بچه‌گانه بهرصورت منتشر شود نه جای دلهره است ونه درخور گله وشکایت ودلتنگی زیرا کار هنرپیشگی وعنوان سازندگی دیگر این تقالید تحت تاثیر هرعاملی باشد حاکی از روح اجتماعی نیست وکنه افکار قومی‌که چهارده قرن حداقل ادبیات ازنظم و نثر و عرفان وحکمت دارد بااین قلمزنیها ونقاشیها وهیپی‌بازیها خوی والتیام نخواهدگرفت وازاینگونه هوس‌بازیهاکه یکنوع بیماری روانی است احیاناً درتاریخ دیده شده .

صنعت حقیقی وهنرشناسی و هنرسنجی تقلید از طبیعت است ، تقلید ازچهره زیبای آن زپرده‌شکافی ازدرون هرچیز ـ تراوش‌کند دربرخورد بااوضاع‌طبیعی وصور زیبا آشکار میشود و مغز سالم میخواهد مخ‌هائی‌که با انواع مخدرات تحریك میشود مانند سر وکله‌ای میماندکه باپتك آهنین‌کوفته شده باشد آنگاه منازل ومناظر ومرایارا درشکل وچهره‌ای می‌بینندکه بادید انسان سالم تفاوت‌کلی دارد .

درطبیعت همه‌چیز درعالم‌وجود خودهم نظم دارد هم تاریخ ودرخلقت‌وساختمان آن این قواعد مکتوم است بذر درزیرخاك درفصل معین وهوا ومنطقه مخصوص می‌روید، بزرگ میشود ومطابق خواص نباتی وقانون وراثت رشد ونمو میکند ـ کشاورز

یا باغبان نه آفریدگار هستند و نه قادر بآفرینش بلکه با تجارب حاصله از مرور زمان قواعد وشرایط رویش هر درخت یا گیاهی را دانسته مراقبت میکنند و بهره - برداری مینمایند زیرا این خود نبات است که تحت حاکمیت و فرمان ناموس خلقت قرار دارد .

طفل متولد میشود در پرورش جسم و روح او پدرومادر و سرپرست هیچگونه اثری ندارند .

زیست شناسی این‌معنی رابرای‌ما ثابت ومدلل میدارد زیراهرموجودی‌محکوم قواعد و نظم معین است ترکیب معادن باگذشت زمان همراه است و دانشمندان هرعلم و حرفه و فن کارشان‌کشف و وقوف بقواعد اشیاء وآثاری است‌که‌گردش دوران روی آنها بوجود میآورد .

یافتن این قواعد بستگی دارد بقوه‌ای‌که آنرا شعور مینامند در هرفردی شعور خاصی رشد میکند یا در او قویتر است ازاین لحاظ هردانشمندی‌که توانسته قواعد و خواص و حالات و آثار و نظامات اشیاء مادی یا معنوی را دریابد در رشته خود شاعر است وکشف او در حقیقت شعری است بشکل خاص آنچه در محیط ما وجود دارد و حتی جسم وجان ما از قوانین مرموزی پیروی میکنند .

در طی هزاران سال مغزهای متفکر در هریك از رشته هائی که امروز بنام علوم و فنون بیشمار در فرهنگها طبقه بندی شده بررسی کرده و رازهائی را که گشوده‌اند در دسترس ماگذارده‌اند .

زبان هم پدیده طبیعی است - هیچگاه زبانی وجود نداشته که جمعی آنرا ساخته باشند وکتاب لغت وصرف و نحو آنرا تدوین و بمردم قبولانده باشند بلکه هر زبانی با مجموعه لغات وقواعد آن درطول زمان باگویشهای افراد وجماعات تکوین

شده وسپس باکمك افراد شاعری لغات وواژه‌هاگرد آمده و قواعد دستوری را از بطن زبان استنباط واستخراج کرده‌اند وفرهنگستان واقعی خودمردم هستند اما بحالت‌جمع نه افرادکه بخواهند واضع قواعد باشند بلکه مؤلفان صرف و نحو ولغویون سالها در میان‌مردم عوام‌وخواص درهرشهر ودیار بمطالعه صرف‌وقت کرده‌اند تاناموس وفرهنگ زبان‌را دریافته و نوشته‌اند .

بنابراین زبان را نمیتوان ساخت یا جعل‌کرد اما میتوان واژگون نمود و قوه تفهیم وتفاهم اهل زبان را از مجاری تکامل دورکرد وگمراه نمود تجربه و مشاهده ، تعقل وتدبر این حقایق را برای ما آشکار میسازد .

چهره‌های ادبی اقوام وملل ـ اصالت ادب ایمان

هرقوم ونژادی را بداشتن خواصی اجتماعی ستوده‌اند ـ میگویند یونانیها ذاتاً مایل بفلسفه وتحقیق ودارای وسعت تصور وخیال بوده و ایرانیان فطرتاً بامور تفکری و روحی و ذهنی وعرفانی تمایل داشته‌اند و احتیاجات هم مزایائی برای اقوام بوجود آورده رومیان‌برای اثبات دعاوی خود درمحاکم‌مجبور بدانستن آداب محاوره وطلاقت لسان بوده و بهترین خطبا را پرورش داده‌اند یا وضع اجتماعی و سیاسی درهند قدیم ایجاب مینموده که به قصه وافسانه اززبان حیوانات بیزبان به‌پردازند مانند (کلیله و دمنه) .

ادبیات فارسی ازدوران باستان هم باشعار (غنائی) غزل و سبکهائی‌که سازنده قواعد بحور است سروده شده وبه‌شعر یعنی بیان حال واحساسات ودرجه تأثر ازجمال طبیعت وزیبائی هرچیز درقوالب عروضی خاص ـ دلبستگی و شیفتگی عجیب ایرانی مسلم است ـ دلیل آنهم توجه عامه ازهرطبقه بادبیات بویژه شعر یعنی نظم بوده‌است وتا آن اندازه‌که درباره جمع‌آوری اشعار و تاریخ زندگی وآثار شاعران بذل همت

شده درباره نثر نویسان این توجه بکار نرفته وشعرا مورد احترام همه طبقات بوده‌اند - اما برجستگی در یك میل فطری نژادی و تفوق یـافتن برعامه یعنی بریك ملت شاعر چندان سهل وساده نیست همانطورکه درمیان‌هرملتی‌که روشی نماینده حالت عمومی است احراز شهرت درآن روش کار آسانی نیست .

اقوام وملتهائی‌که ازمیان آنها مهندسان ومعماران وحکیمان وریاضی‌دانان و منجمان وصنعتگران وقهرمانان مشهوری بوجود آمده‌اند ازطبیعت قومی الهام‌گرفته وهوش وقریحه سرشار وسرعت انتقال موجب‌شده‌که نوابغی بهدایت توجه باطنی مردم ازمیان آنها برخاسته است .

ملت ما شاعر است . عارف است وذوق وقریحه او اگرچه میل فطری به شعر وادب دارد اما مشاعری قوی نیز برای‌گرایش بسوی انواع اشعارزیبائی وصنعتی‌وعلمی درهنرها و فنون مختلفه دیده شده و بتدریج افراد نامجوی توانستند نبوغ و ظهور خودرا درصنایع وعلوم واختراعات نشان دهند .

تلاش آنان در محیط ادب‌که وسیله شهرت شناخته شده رو به نقصان و زوال میرود و بجای‌آنکه چندین هزار شاعر نوپرداز جویای نام باشند و اوقات گرانمایه صرف کاری کنند که جز بدنامی حاصلی ندارد بهدایت استعداد ذاتی هنر و صنعت و حرفه‌ای را پیش میگیرندکه مایه آنرا دارند .

لغت‌سازی وتبدیل قواعد وبقالب زدن نوشته‌ها ومضامین ادب دیگران که‌مولود وضع خالص خود آنهاست نمیتواند جای تکامل ادبی را بگیرد و سفال و خزف ارزش در وصدف را پیدا نخواهدکرد .

اما نوجوئی ونوپردازی باید طبیعی وازبطن‌ادب وشعرساطع ولامع‌شود تامطلوب گردد و رونق پیداکند و این نکته باز باید تکرار شودکه خاصیت‌کمالی هرشیء در

خود اوست نه درخارج .

اسالیب لفظی ومعنوی وگردش شعر و هنرهای زیبای دیگران که مانند عادات و سنن و غالب خوراکها دلپسند ما نیست ولی یکنوع شهرت طلبی و دلقك بازی و داستان آلوده کردن چاه زمزم است یك بحران روحی موقت و صریح چیز دیگری بحساب نمیآید .

بیهوده نمیتوان نویسنده و شاعر شد باید استعداد ومایه‌ای توأم با دانش وبینش درانسان ودیعه باشد .

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است

آثارادبی زبان‌پارسی درلهجه‌دری که بعنوان‌زبان‌ادبی‌وسیاسی وعلمی‌جایگزین لهجه‌های‌گوناگون شد با خاصیت طبیعی مایه‌های دانش و بینش را در ادانی و ظروف واژه‌های شیرینی و لطیف و خوش‌آهنگ نظم و نثر نگهبانی‌کرده است وزبان دل ، زبان عشق ، زبان عرفان و علم و حکمت است وبا جذب و تلطیف لغات بیگانه رنگ اصالت به‌آن میدهد بدون‌آنکه ازفصاحت وبلاغت‌کلام بکاهد .

شاعرانی‌که دردیوان ادب نامشان‌جاودان‌مانده اگر آثارمشابه وظاهراً یکرنگ دارند درمعانی‌وتعبیرات وتشبیه واستعاره‌گوناگون ورنگارنگ میباشند وبدون‌اینکه فاصله زمان ومکان‌را عامل جدائی آنها بدانیم نظم طبیعی زبان دری باقدرت‌مغناطیسی هم‌آهنگی میان آنها بوجود آورده است .

محققان و اهل تتبع درآثار یکایك شاعران غور و بررسی کرده تنوع ومزیت هریك را ستوده‌اند وبطورکلی درهراثری رنگی ازتازه‌گی ونوجوئی یافته‌اند ودرآن روزگاران‌که فضل ودانش وتقدم زمانی درخور اهمیت واعتبار بود اگر شاعر وسراینده

یا نویسنده ودانشمندی ازپیشقدمان را بزرگ میبافت ازاحترام وستایش دریغ نمی - نمود چنانکه عنصری باقدرت طبع باستادی رودکی اعتراف کرده است وگوید .

غزل رودکی وار نیکو بود غزلهای من رودکی وار نیست

رودکی درسال ۳۳۰ هجری درگذشت امـا آثار او تاآنجا که دردسترس مانده زبان حال وروز ماست باآنکه درحدود یکهزار وشصت سال ازاو دوریم .

ای آنکـه غمگنی و سزاواری وندر نهان سرشك همـی باری
رفت آنکه رفت وآمدآنکه‌کامد بود آنچه‌بود ـ خیره‌چه‌غم داری
مستی مکن که نشنود او مستی زاری مکن که نشنود او زاری
شو تا قیامت آید زاری کن کی رفته را بزاری باز آری
هموار کرد خواهی گیتی را ؟ گیتی‌است ! کی پذیرد همواری

یا این قطعه ابومنصور دقیقی شاعر قرن چهارم اندراس پذیر است ؟

در افکند ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردی بهشتی
چنان‌گرددجهان‌هزمان‌که‌دردشت پلنگ آهو نگیرد جز بکشتی
بدان‌ماندکه‌گوئی‌ازمی‌ومشك مثال دوست در صحرا نبشتی
الخ . . . .

فردوسی (حکیم ابوالقاسم۳۲۳) کتاب شاهنامه اوفرهنگنامه زبان پارسی‌است وسعت وقوت سخن وبینائی اوبا قدرت سخنوری‌اثری‌بوجود آورده‌که داستان ، فلسفه، اخلاق ، غزل ، عشق و تقوی و شجاعت و بزرگواری ، ایثار با تمام فنون سخن و لطافت وعفاف ایجادکرده وپاکی وعفت نفس او درهمه قطعات میدرخشد .

کسی‌را کجا مغز باشد بسی گواژه نباید زدن بر کسی
دروغ آزمائی نباشد ز رای که ازرای‌باشد بزرگی بجای

اگر دانشی مرد داند سخن تو بشنو که دانش نگردد کهن
مکن دوستی با دروغ آزمای همان نیز بامرد ناپاك رای

در وصف شب :

شبی چون‌شبه روی شسته بقیر نه بهرام پیدا نه‌کیوان نه تیر
دگرگونه آرایشی کرد ماه بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ میان کرده باریك‌دل کرده تنگ
سپاه شب تیره بر دشت و راغ یکی‌فرش‌افکنده چون پرزاغ
چوپولاد زنگار خورده سپهر توگفتی بقیر اندر اندود چهر

در وصف بهار :

بهارآمد وخاك شد چون‌بهشت بروی زمین برهوا لاله کشت
همه بومها پر زنخجیر گشت بجوی‌آبها‌چون می‌وشیرگشت
همه جویباران پر از مشکدم بگردان گل نار می شد بخم

شعرای معاصر فردوسی ـ عنصری ، فرخی ، عسجدی ، منوچهری دامغانی ، غضائری رازی هریك درمقام خودگفته‌های نیکودارند .

کدام اثر وکدام قطعه ناصر خسرو قبادیانی (۳۹۴ ه ق) دور انداختنی است ؟ دیوان شعر او خزایـن ادب و حکمت و علم الجمال و اخلاق است و ستایشگـر علم و دانائی :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون‌کن زسر باد خیره سری را
چوتوخودکنی اخترخویش را بد مدار ازفلك چشم نیك‌اختری را
اگر تـو ز آموختن سر نتابی بجوید سر تو همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی بر سزا خود همین‌است مر بی‌بری‌را

درخت توگر بار دانش بگیرد   بزیر آوری چرخ نیلوفری را

الخ ....

با سیرزمان که پیش برویم دردیوان هرشاعری از نوادر آثار قطعات بی‌مانندی پیدا میکنیم و ازاین جا به بعد بررسی را به شماره‌های آینده احاله مینمائیم .



اگر چندگاهی شعر بخوانیم و به آثار استادان زبان بگشائیم شکوفه‌های نو - پرداخت ادب ما جوانه خواهد زد ...

عبرت

حلم شتر چنانکه معلوم است اگر طفلی مهارش بگیرد وصد فرسنگ ببرد سر از متابعتش نه پیچد اما اگر دره هولناك پیش‌آید کـه موجب هلاك باشد و طفل بنادانی خواهد که بدان جایگاه رود زمام از کفش درگسلاند و بیش مطاوعت نکند که در هنگام درشتی ملاطفت مذموم است وگفته‌اند که دشمن بملاطفت دوست نگردد بلکه طمع‌زیاده کند. هرکه در پیش سخن دیگران افتد تا پایهٔ فضلش بدانند مـایهٔ جهلش معلوم‌کنند .

(سعدی)

بقلم : ویل دورانت
ترجمهٔ : ا،ه، مهروژان

درسهائی از تاریخ

(۴)

حکومت نظامیها و فلاسفه

طی ۳۴۲۱ سال تاریخ مضبوط فقط ۲۶۸ سال جنگ رخ نداده است . اذعان کردیم که جنگ شکل غائی و نهائی رقابت وگزینش طبیعی در نوع بشر است . در هرقرنی سرداران و فرمانروایان (با استثنائات نادر) به تنفر فلاسفه از جنگ با نظر استهزاء نگریسته‌اند .

از نظر مفهوم نظامی جنگ داور نهائی است و مورد قبول همه جزافراد ترسو وساده لوح است .

سرداران استدلال میکنند که جای تأسف است کـه اینهمه افراد جوان در میدانهای نبرد کشته میشوند ولیکن عده‌ای بیشتر نیز در سوانح جاده‌ها میمیرند . بسیاری ازآنها بخاطر عدم انضباط دست به اغتشاش میزنند و یا رو به تباهی میروند زیراکه برای ابراز حس ماجراجوئی خود به وسیله‌ای احتیاج دارند . اگرقرارباشد دیر یا زود بمیرند چرا نگذاریم با افتخار برای کشورخود شهید شوند .

اگر فیلسوف تاریخ مطالعه‌کرده باشد اذعان خواهد نمودکه یك صلح طولانی نیروی یك ملت را شدیداً تضعیف خواهدکرد .

امروزه که کاری از حقوق بین‌الملل ساخته نیست هرملتی باید آمادگی دائم داشته باشد تا از خود دفاع کند . مادامی‌که صیانت نفس در خطر باشد انسان به ده

فرمان متوسل نخواهد شد .

ژنرال میگوید بدیهی است که کشورهای متحده آمریکا باید امروزه وظائفی را که بریتانیای کبیر درقرن نوزدهم بخوبی ایفاء کرده است (حفظ تمدن غرب ازخطرات خارجی) بعهده گیرد ، زیراکه دولتهای کمونیست مکرراً اعلام کرده اندکه استقلال دول غیرکمونیست را ازبین خواهند برد .

آیا عاقلانه‌تر نیست که فوراً ازخود مقاومت نشان دهیم ، بادشمن ازدرجنگ درآئیم و نبرد را به سرزمینهای خارجی بکشانیم ودرصورتیکه احتیاج باشد زندگی یك صد هزار آمریکائی و شاید یك ملیون غیر نظامی را بمخاطره اندازیم تا آمریکا بتواند آزادانه زندگی کند و از امنیت برخوردار باشد . آیا چنین سیاست بصیرانه با درسهای تاریخ مطابقت نخواهدکرد ؟

فیلسوف پاسخ میدهد :

بلی ولیکن نتایج مخرب آن نیز بادرسهای تاریخ مطابقت خواهد داشت منتها این بار بعلت استفاده از سلاحهای مخرب ، نتایجی بس وخیم‌تر ببار خواهد آمد . چیزی بالاتر ازتاریخ هم وجود دارد وآن اینستکه ما بنام بشریت باید جرأت کنیم که دستور طلائی را در مورد ملل بکاربندیم (آنچه خواهیدکه مردم به شماکنند شما نیز بدیشان همچنان کنید . مترجم)

ژنرال با خنده میگوید «شما تمام درسهای تاریخ را فراموش کرده‌اید » . شما گفتیدکه انسان حیوانی است رقابت طلب و اینکه حکومتهای اونیز باید چون خود او باشند و اینکه گزینش طبیعی اکنون در یك سطح جهانی عمل میکند . کشورها موقعی همکاری مشترك و اساسی نشان خواهند دادکه از خارج مورد حمله و تهاجم قرارگیرند .

« شاید در حال حاضر بی‌تابانه در جهت سطح عالیتری از رقابت در حرکت باشیم . احتمال دارد در سایر سیاره ها با موجوداتی جاه طلب روبرو شویم و جنگی درگیر شود . تنها درآنموقع امکان داردکه ساکنین زمین با هم متحد شوند » .

آیا آینده تکرارگذشته است ؟

علت چیست که تاریخ به ویرانیهای تمدن توجه دارد ؟ آیا هیچگونه نظمی در جریان رشد و زوال وجود دارد تا بتوانیم با بررسی مسیر تمدنهای گذشته آینده خود را پیش بینی نمائیم .

تاریخ تکرار میگردد ولی‌کلیت وعمومیت آن بسیارزیاد میباشد . اینعاقلانه است اگـر انتظار داشته باشیم دولتهای جدید بوجود آیند و دولتهای کهن رو به زوال روند .

اکتشافات جدید و اشتباهات جریان فکری افراد را دستخوش آشوب سازند ، جوانان علیه پیران تمرد نشان دهند و سپس سازش پیشه کنند و آخرالامر به افرادی مرتجع مبدل‌گردند .

لیکن هیچگونه اطمینانی نیست‌کهآینده تکرارگذشته باشد. هرسال‌ماجرائی تازه است .

زوال یك‌تمدن معلول محدودیتهای خفی زندگی دسته‌جمعی نیست بلکه ناشی از عدم توانائی رهبران سیاست و اندیشه در مقابله با الزامات تغییر و تحول است . ولی آیا تمدنها از بین میروند ؟ نه : هرگزچنین نیست .

تمدنها بمثابه نسلهائی از روح نـژادی هستند . همانطوریکه حیات بکمك تولیدمثل برمرگ فائق‌میگردد فرهنگ‌کهنسال نیزمیراث خودرا برای بازماندگانی که در سرزمینهای مختلف و طی قرون متمادی زندگی خواهندکرد باقی میگذارد .

حتی موقع نگارش این سطور ، صنعت چاپ و تجارت ، وسائل با سیم و بی‌سیم و پیك‌های نامرئی که در هوا درحرکتند ملل و تمدنها را بیکدیگر نزدیك می‌سازد و آنچه یك تمدن بعنوان میراث انسانی عرضه مینماید برای تمام تمدنها حفظ میشود.

در برابرچشم‌اندازهائی ازملل ، اخلاقیات ، مذاهبی که ظهوروافول مینمایند، عقیده پیشرفت مشکوك و نامفهوم جلوه‌گر میشود .

از آنجائیکه اذعان نموده‌ایم که درطی اعصار تاریخ هیچگونه تغییر اساسی در طبیعت انسان حادث نشده است بنابراین تمام پیشرفتهای تکنولوژی را باید فقط وسیله جدیدی برای حصول به آرمانهای کهن دانست (گردآوری مال ، پیروزی از نظر رقابت و پیشبرد جنگها) .

لیکن هرگاه با نظر بصیرانه‌تری به‌این چشم اندازها نگاه‌کنیم وزندگی نوین خود را ـ علیرغم بی‌ثباتی ، هرج و مرج ، جنایات ـ با جهل و خرافات و احجاف و بیماریهای ملل اولیه مقایسه‌کنیم می‌بینیم که کوششهای انسانی چندان بی‌ثمر نبوده است . پائین ترین طبقات ملل متمدن ممکن است چندان تفاوتی با بربرها نداشته باشند ولیکن ملیونها نفر از مردم که در سطوح بالاتری قرار دارند به چنان مراتب ذهنی و اخلاقی رسیده‌اند که وصول بدان بندرت میتوانست برای انسان های اولیه امکان‌پذیر باشد .

هرگاه‌افزایش طول عمر نشانه‌کنترل محیط باشد دراینصورت نمودار مرگ‌ومیر از پیشرفت انسان حکایت مینماید زیراکه طول عمر اروپائیها وآمریکائیهای سفید در دو قرن اخیر دو برابر شده‌است . اگرکسب وکار مأموران متوفیات کساد باشد ، این امردلیل بارز پیشرفت حاصله است .

در بحث و جدل بین قدما و مدرنیست هیچ معلوم نیست که قدما برنده شوند.

آیا از میان برداشتن قحطی درکشورهای پیشرفته و تولید غذای‌کافی بنحوی‌که نه‌تنها مصرف داخلی را تأمین کند بلکه موجب ارسال میلیاردها رطـل گندم به کشورهای نیازمندگردد کار ناچیزی شمرده میشود ؟

آیا میتوان مساعی علم راکه موجب‌کاهش خرافات شده وتحمل وجود مذاهب دیگررا تعمیم داده‌است نادیده‌گرفت ، یاتکنولوژی راکه موجب تأمین غذا، مالکیت خانه ، وسائل راحتی ، آموزش و پرورش واوقات فراغت فراوان و بی‌سابقه شده‌است فراموش‌کرد . آیا « آگورای » آتن (دارالشوراء یونان باستان) یا «کومیتای» رم را به پارلمان انگلستان ترجیح میدهید ؟

دراماتیست‌های بزرگی درآتن زندگی‌میکردند ولی‌کدام یك‌ازایشان بزرگتر ازشکسپیراست ، آریا اریستوفانس اندنساوست‌ترازمولیر بود ؟

برخی از مساعی ذیقیمت بشر علیرغم پیدایش و انقراض دولتها پا برجـای مانده‌اند : روشن‌کردن آتش ، اختراع چرخ و ابزار اولیه ، زبان ، خط ، هنر و موسیقی ، کشاورزی ، خانواده ، سازمان اجتماعی ، اخلاقیات و امور خیریه ، تعلیم انتقال آداب و سنن نژادی . اینها عناصر تمدن را تشکیل میدهند و بمشابه بافتهای پیوندی تاریخ بشریت میباشند .

اگر تعلیم وتربیت انتقال تمدن باشد دراینصورت شکی‌نیست‌که درحال‌پیشرفت میباشیم . تمدن موروثی‌نیست ، هرنسل جدید میباید آنرا فراگیرد .

اگر در جریان این انتقال وقفه‌ای بمدت یك قرن پدید آیـد تمدن منقرض خواهد شد و ما یکبار دیگر بصورت انسانهای وحشی درخواهیم آمد .

بنابراین مهمترین توفیق ما صرف هزینه سنگین وکوششهای لازم برای تأمین آموزش برتر برای عموم بوده‌است ، زیرا توانسته‌ایم سطح متوسط را بیش ازهرزمان

دیگر ترقی دهیم .

تنها کودکان لب بشکایت خواهند گشود که معلمان ما هنوز اشتباهات و خرافات ۱۰۰۰۰ ساله را ریشه‌کن نکرده‌اند ، زیراکه مساعی واقعی تازه شروع شده است . میراثی که هم اکنون میتوانیم کاملتر منتقل سازیم از هرزمان دیگر غنی‌تراست . این میراث غنی‌تر از میراث عصر «پریکلس» است ، زیرا شامل کلیه افتخارات یونان پس از زمان وی نیز میگردد .

غنی‌تر از میراث لئونارد داوینچی است زیرا شامل رنسانس ایتالیا هم میشود ، غنی‌تر از میراث ولتر است زیرا شامل دوران تنویر افکار فرانسه هم می‌شود ، اگر علیرغم نارضائی ما پیشرفت واقعی باشد این بدان مفهوم نیست که سالم تر ، بهتر و یا عاقل‌تر از اسلاف خود بدنیا آمده‌ایم ، بلکه علت اینست که از میراث غنی تری برخوردار بوده‌ایم .

تاریخ در درجه اول عبارت از ایجاد و ضبط این میراث است . پیشرفت هم چیزی جز وفور روز افزون ، نگهداری ، انتقال وبهره برداری ازاین میراث نیست. برای آنهائی‌که تاریخ را فقط بخاطر تذکاری از حماقت‌ها و جنایات گذشته مطالعه نمیکنند و بلکه هدفشان یاد آوری شخصیت های خلاق گذشته نیز میباشد ، گذشته بمثابه اطاقهای شکنجه یأس آور نخواهد بود ، بلکه به یك شهر آسمانی و به یك سرزمین خلاق فکری مبدل خواهد گشت‌که در آن هزاران افراد پاك ، سیاستمدار ، دانشمند ، شاعر ، هنرمند ، موسیقی‌دان ، عاشق پیشه وفیلسوف هنوز زنده هستند ، صحبت می‌کنند ، تعلیم می‌دهند ، حجاری می‌کنند وآواز می‌خوانند .

هنگامی‌که مورخ پی‌بردکه معنی و مفهومی در وجود انسان نهفته نیست ـ غیر از آنچه خود انسان بدان ارزانی داشته است ـ ماتم نخواهد گرفت و به سوگواری

نخواهد نشست .

بگذارید این افتخار ازآن ما باشدکه بگوئیم میتوانیم بزندگی خود معنی و مفهوم ارزانی داریم‌که‌گاهی برمفهوم مرگ نیزغلبه‌کند .

اگر انسانی از اقبال نیك بی‌بهره نباشد قبل از مـرگ هرچه در قدرت دارد مصروف گرد آوری میراث تمدن خواهد نمود و سپس آنرا برای فرزندانش بارث خواهد گذاشت و تا واپسین دم از این میراث تمام نشدنی که بوی ارزانی شده است سپاسگزارخواهد بود زیراکه می‌داند : « این میراث به مثابه مادر پرورنده و حیات جاودانی ماست» .

(پایان)

استاد سخن : وحید دستگردی



غزلی جان نواز

دامان دل مهل که بدست غم اوفتد
تا شادیت همیشه بدل همدم اوفتد
اندر کنار یـار و ز اغیار برکنار
خوشتر ز عمر نوح وگر یکدم اوفتد
گلبانك چنگ و باده گلرنگ ووصل یار
خوش دولتی است هرسه اگر باهم اوفتد
چون سیم تار رعشه بجان افتدم ز شوق
چون تار در ترانهٔ زیر و بم اوفتد
بنیوش پند پیر مغان گرچه پند پیر
کمتر بگوش هوش جوان توأم اوفتد
در دل چراغ باده میفروز از آن بترس
کاسرار یـار در کف نامحرم اوفتد
ناموس مرز و بوم سلیمان رود بباد
در دست اهرمن چو نگین جم اوفتد
با دوستان یکدله هرگز دو دل مباش
کاندر زمانه یـار موافق کم اوفتد
آزاد میشود ز علایق وحید وار
هرکس اسیر طرهٔ خم درخم اوفتد

محمود بهروزی

بقیه از شماره قبل

از افسانه های کهن شرقی

خدا پرست

گفتیم که دختر مورد توجه و عنایت خاص امیر بود و امیر هرگز در وقت صرف غذا دست بغذا نمیبرد مگر آنکه دختر از همان غـذا تناول کند. روزی بهنگام چاشت که سفره گسترده و غذاهای جوراجور آماده شده بود امیر دستور احضار دختر داد و خود بانتظار نشست.

اما پرستاران در باغ وکنار استخر و پیرامون قصر و کلیه اطاقها هرچه بیشتر گشتند کمترین اثری ازگمشده نیافتند، گوئی دختر آبی بود که بزمین چکیده و در آن فرورفته. انتظار از حدگذشت طاقت امیر طاق شد بانگ برزد و بیقراریها کرد ولی پرستاران که همه جا را بدقت جستجوکرده وازتلاش خود بهره‌ای نگرفته بودند چه میتوانستندکرد ؟ ناچار واقعه را ترسان ولرزان بامیر گفتند.

امیر از شنیدن این خبر بشدت منقلب شد. دستور داد منادی در شهر ندا در دهد و از همه افراد در یافتن دخترگمشده قصر استمدادکنند.

وضع داخلی قصر بکلی تغییر یافت و همه افراد قصرکه امیر را سر درگریبان وآشفته حال دیدند جامه عزا پوشیدند و ندبه وشیون آغازیدند. کوششها و تلاشها و جستجوها نیز چه درداخل وچه درخارج قصر بی‌نتیجه وثمر بود. هیچکس بدرستی نمیدانست‌که بردختر چه‌گذشته وبچه سرنوشتی دچارشده است.

سه روز از این مقدمه‌گذشت و در اینمدت امیر همچنان بی‌تاب و بیقرار بود

تا بزرگان قوم مجبور بمداخله شدند . یك تن از آنان پس‌از آنکه زمین ادب بوسید و بزبان وبیانی مؤثر امیررا دلداری دادگفت :

نشستن و غم خوردن گره از کار نمی‌گشاید باید تدبیری عملی اندیشید وچاره کارکرد و چون امیررا مستعد شنیدن بقیه مطلب و زمینه را آماده دید افزود که در گوشه وکنار همین کشور ساحرانی هستند بسیار قوی مایه و درکار خود چیره دست . کارها و اعمال آنها تنها بمعجزه شبیه است مصلحت آنست که چند تن را دعوت و تکلیف کنیم تا راز گمشدن دختر نازنین را در یابند و ما را از ملالت و اندوه نجات بخشند .

موافقت امیر بزودی جلب و قاصدان بادپا سوار بر اسبان تیزتك راهی دیار کاهنان و مرتاضان شدند و همه جا رفتند تا در ناف جنگلی انبوه و میان کلبه هائی گلین بدسته‌ای از ساحران‌که دور از مردم درعالم خود فرورفته بودند رسیدند وپیام مرکز را ابلاغ و از آنان درخواست کردند که بیدرنگ در مصاحبتشان بجانب قصر امیر روانه شوند .

ساحران همینکه بحضور امیر بار یافتند و از ما وقع آگاه شدند قول دادند بشرطی‌که چند روز مهلت داده شود و ادوات کار در اختیار آنان قرارگیرد مهر از صندوقچه این راز برگیرند وحقیقت را آشکار سازند .

با نظر آنان موافقت شد . اطاقی خلوت و خالی درگوشه‌ای از قصر در اختیار گرفتند و هرچه خواستند بلافاصله درپیش خود آماده یافتند . دستور دادند تا اعلام خبری از جانب آنان ولو هفته‌ها در انتظار باقی بمانند هیچکس مخل و مزاحم آنان نشود .

کار ساحران در اطاق در بسته تماشائی بود . دو پاتیل بزرگ درکناری قرار

داشت و زیر آنها آتشی فراوان شعله می‌کشید آندو هریك در پای یك پاتیل ایستاده و بخواندن و دمیدن اوراد مخصوص سرگرم بودند . همینکه کمی از شعله سرکش آتش فرو می‌نشست کار ساحران انباشتن هیزم در محل مخصوص بود وسعی میکردند که یك لحظه هم آتش از شعله وگرمی نیفتد .

دو سه روزگذشت و امیر همچنان درآتش انتظار میسوخت از ندیمان خواست که بروند و جویای چگونگی موضوع شوند اما وزیر اعظم در حالی که بموی سپید و ریش دراز خود اشاره میکرد هرگونه دخالت درکار ساحران را ناروا دانست ناچار بازهم صبرکردند ولی دیگرکاسه صبر همه لبریز شده بود .

یك شب امیر دور از چشم این و آن سرزده و بی‌خبر خـود را تا پشت اطاق ساحران رسانید ولی جرأت نکرد باطاق وارد شود . دل دربرش بشدت می‌طپید و در آرزو و اندیشه خبر بهجت اثری ازدختر سرازپا نمی‌شناخت .

موریانه وسواس درجانش امان اورا بریده بود . گاهی تصمیم میگرفت وزمانی درنگ میکرد تا پس از هول و هراس بسیار عاقبت دل بدریا زد و با نهایت‌آرامی و آهستگی یك لنگه از در اطاق راکه اینك بدانجا رسیده بودگشود و چشم تیزبین را بداخل اطاق دوخت چون ساحران را که خوشبختانه پشت بر او ایستاده بودنـد و همچنان بکار خود سرگرم و از همه جا بی‌خبر دید تا آستانه اطاق پیش رفت وتفرس حال آنان نمود .

دید که از میان پاتیل های خالی آتشی با شعله های شرکش زبانه می‌کشد . کار ساحران اینست که گرد سفیدی در میان شعله ها بپاشند و اورادی علی التوالی برآن بدمند .

در همین وقت معجزه بوقوع پیوست و باکمال مسرت دیدکه شعله های سرکش

بالوانی دلپذیر درآمده و از میان رنگها دختر ناز پرورده با قامتی افراشته و جمالی چون فرشتگان ملکوتی در حالیکه پیراهـن بلند و سفیدی تن و بدن نازنینش را زینت میداد تجلی کرد .

امیر بمشاهده ایـن وضع خروشی از شوق برکشید و بی‌حس و حـال روی زمین درغلطید .

شعله‌های آتش ناگاه فرونشست وساحران که امیررا پیش خود دیدند ازدنباله کار خـود بازماندند و بتفرس حال امیر پرداختند آن شب بمناسبت چنین موفقیتی عظیم جشنی بزرگ فراهم آمد وساکنان قصر بشادی برخاستند .

چون صبح شد ساحران بحضور امیر بار یافتند وگفتند امیر ناخشنود مباد اما هنوز اول گرفتاری‌هاست و تا وصول بسر منزل مقصود موانعی بسیار در پیش است که باید بدفع آنها همت گماشت . از زحمات مداوم خود چنین نتیجه گرفته و دانسته‌ایم که دختر دربند شاه پریان اسیر و درمملکت دربند درقید الهاك دیواست امامطمئنیم که تاکنون آسیبی بوی نرسیده با آنکه مشتاقان فراوانی شب و روز برآن سرند که از شربت وصال او کام شیرین کنند ولی دختر با وجود لطمات و صدماتی که پیوسته بروی میرسد هرگز تن بامیال و هوسهای آن ناپاکان در نـداده و ازحیثیت و شرافت خود جداً دفاع کرده است . این را گفتند و پس از تحصیل اجازه بجانب دیار خود روانه شدند .



امیر سحرگاهان با خیلی از ندما بمشاوره نشست و چاره کار خواست . رای برآن قرارگرفت که مأموریت جستجو و یافتن دختر به‌پسران امیر که قویا بوی‌مشتاقند وخود درآتش بیقراری میسوزند داده شود .

امیر پسران را بحضور طلبید و ماوقع بازگفت و انجام این مأموریت خطیر را بآنان تکلیف کرد و چون پسران باکمال شعف و مسرت قبول و تعهدکردندکه از عهده این مهم برآیند و از مخالفت و مهالك نهراسند امیر شادمان شد و بآنها قول داد تا هریك که زودتر توانست در انجام مأموریت موفقیت یابد دختر اورا باشد و خود با دست خویش بساط عروسی آندو را برپا دارد .

پس پسران بیدرنگ بتهیه وتدارك تجهیزات سفرپرداختند وقرارشدکه روزبعد علی‌الصباح بجانب مقصود روانه شوند .



مهین پسران امیر دارای خبث طینت و ناپاکی ذات بودند . از جمال و کمال طبیعی هم بهره‌ای بسزا نداشتند و چون امیرزاده کهین بعکس دارای حسن صورت و سیرت و پاکی نیت و بهمه فنون و هنرهای زمان آشنا و آراسته بود همواره محسود برادران میبود و برادران از اوکینه نهفته در دل داشتند و از معاشرت و مصاحبت با او حتی‌الامکان احتراز می‌جستند .

چه میدانستند تا او در محفل و مجلسی بــزم آراست بمناسبت حسن بیان و طلاقت لسان و شیرینی محاوره و پاکی خوی و خصال با جلوه و جمال خدا داد خود رغبت همگان را بتعلق خاطر خویش برمی‌انگیزد و برادران را درآن محفل جای درنگ نخواهد بود .

این بود هرجا که میرفتند و هرکارکه میکردند تنها بودند . دراین مأموریت هم دو برادر ناراحتی و اضطراب فراوان داشتند زیرا دیده و دانسته بودند که دختر ازکودکی توجه و رغبت و التفاتی بسیار با او دارد و از دو برادر مهین بشدت‌گریزان و از مماشات و معاشرت با آنان همواره هراسان بوده است .

پس برادران بزرگ جداگانه و برادر کوچك بتنهائی با اسب وغلام وسپروسلاح کافی عازم انجام مأموریت خود شدند .

پسران بزرگ چون زودتر حرکت کردند پس از ماهها راه پیمائی که شهرها و آبادیهائی چند را پشت سر نهادند زودتر بدروازه عظیم وهول‌انگیز محوطه اسرارآمیر جنگل رسیدند .

در مرز جنگل کنار درختی پیری خمیده قامت و پریشانحال دیدند که مشغول عبادت و نیایش است و لبانش پیوسته باذکار و اوراد متحرك . انتظار داشتند که پیراز هیمنه و شکوه و سطوت ظاهری آنان برخود بترسد و پیش‌پای آنان برخیزد ومراسم ادب واحترام بجای آورد ودرصورت لزوم بپرسشهای آندوجواب‌گوید وازراهنمائی - های لازم دریغ نکند اما پیرمرد چون بکلی ازعالم مادی بی‌خبروغرق دراندیشه‌های معنوی بوده باین مسائل البته توجه نداشته است .

یکی از برادران بیدرنگ از اسب بپائین جست و ازگریبان پیر گرفت ولطمه بصورتش نواخت وفریادی ازخشم وخروش برکشید وگفت مگر نمی‌بینی که‌امیرزادگان دربرابر توایستاده و منتظرراهنمائیند ؟ چرا مراتب ادب واخلاص بجای نیاوردی و زبان ازستایش خاموش داری ؟

پیر از سوز دل نالید و بی‌اعتنا از برابر آنان دورشد و درکنجی خزید وزبان بنفرین گشود .

برادران بیش از این صلاح در توقف ندیدند و راه خود در پیش گرفتند . پس از قطع مسافتی دریافتند که جنگل بسیار انبوه و راه بسی صعب و عبور از آن با اسب و تجهیزات سنگین غیر ممکن است ناچار تجهیزات کلی را بغلامان سپرده وآنها را با اسب روانه مراجعت کردند و خود تنها شمشیر خویش را بکمر بسته ومختصری

مایحتاج سفر و مقداری خوردنی در توبره نهاده بداخل جنگل راهی شدند .

همینکه شب در رسید و تاریکی مدهشی محیط رعب انگیز جنگل را فرا گرفت آنان از رفتن بازماندند و در کنار درختی ناچار بساط توقف گستردند . هنوز از خستگی راه نیاسوده بودند که ازگوشه‌ای هیاهوئی برخاست .

امیرزادگان بسرعت بپاخاستند و در انتظار وقوع پیش آمدی شمشیر از نیام برکشیده آماده شدند . دیری نپائید که دیدند سایه چندتن شتابان بسوی آنان درحال هجوم است .

چون نزدیك شدند با هم در آویختند . جنگلیان که بیش از ده تن و مجهز بدشنه‌های خونفشان بودنـد بزودی برامیرزادگان غلبه یافتند و آنان را دست بسته بگوشه‌ای درافکندند و آنگاه بجستجوی اموال و امتعه نفیس و قیمتی پرداختند .

(ناتمام)

حکمت

رندی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه دارد و بنهد . هرکه ترك شهوات از بهر قبول خلق داده است از شهوت حلال بشهوت حرام افتاده است . دوستی را کـه بعمری فرا چنگ آرند نشاید که بیکدم بیازارند . مشك آن است که خود ببوید نه آنکه عطار بگوید . شیطان با مخلصان برنمی‌آید وسلطان با مفلسان . همه‌کس را دندان بترشی کند شود مگر قاضی را که بشیرینی .

(سعدی)

طاهری شهاب

میرولی لاریجانی

حاج سید غلامعلی مشهور بمیرولی ازسادات مشهور مازندران درسال ۱۲۶۶ هجری قمری در (نیاك) ازروستاهای لاریجان متولد شد ، پس‌ازطی پنجاه ودومرحله از مراحل زندگانی معشوق غیبی و محبوب لاریبی اورا مجذوب خود ساخته و بمقام حقیقت رسیده آئینه دلش جلوه‌گاه جمال شاهد ازلی‌گردید و دریچه‌ای از عالم غیب برویش‌گشاده‌شد ، عالم وهرچه دروی هست بنظرش نمودی بی‌بود مینمود ، میخواند آنچه را دیگران نمیدیدند و میدانست آنچه را دیگران نمیدانستند ، پیوسته در کنج خلوت با دوست مشغول راز ونیاز شده در صحبت بروی مردم بسته ، رشته الفت از ابنای زمان‌گسسته و با اینکه در فقر بسرحدکمال رسیده بود مسندارشاد نگسترد و دعوی مرادی نکرد .

دوازده سال پیش از فوت خـود در صحن امامزاده قاسم تجریش آرامگاه همیشگی خود را آماده کـرده بود تا در دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ ۱۳۳۱ ه داعی حق را لبیك اجابت‌گفته مرغ جانش از قفس تن رهائی یافت و در همان محل **مدفون شد .**

دیوان اوبالغ برده هزار بیت شعرعرفانی‌است‌که بخط مرحوم محمدعلی عبرت مصاحبی جمع و نوشته گردیده و منتخبی از آنرا فرزندش میر عماد در سال ۱۳۱۱ شمسی در مطبعه علمی طهران بچاپ رسانیده و منتشرکرد نمونه‌ای از آثارش را که در جذبه از طبعش ظهور و بروز کرده بمحضر ارباب و جد و اصحاب حال ارمغان میدارد تا سالکان طریق را شور وحالی حاصل آید .

نقطهٔ وحدت

در نهاد خود بشر بس گوهر اسرار داشت
لیك پنهان از وی آنرا پردهٔ پندار داشت

منتشر شد عشق عالمسوز چون اندر جهان
عاشقان را آتش اندر دل زد وافکار داشت

هرکه‌عاشق‌شد جداماند ازمرادوکام‌خویش
تاچه محنت بودکاینسان عشق‌اودرکارداشت

با توکل هرکه تخمی کشت در باغ امید
آبیارش عشق گشت وحاصلش دربار داشت

نوح در کشتی اگر بنشست از طوفان غم
ناخدای عشق بروی رحمت بسیار داشت

گفت در گوش دلم ناگفتنیها عشق دوست
ای بسا اسرار با معنی که در گفتار داشت

کرده‌های زشت ما را چشم پوشی‌کرد حق
جان‌فدای اوکه باما بس نکوکردار داشت

نقطهٔ وحدت بپرگار وجود آمد پدید
خلق‌راازعشق‌خودسرگشته‌چون‌پرگارداشت

هرکه شد سالك عیانشد راز پنهانی براو
زانکه باوی‌گفت‌مرشد هرچه‌ازاسراردا‌شت

من ازین وادی بتوفیق خدا رفتم برون
گرچه درهرگام این‌ره رهزن بسیارداشت

سکه وحدت زنی برزر تو ای (میرولی)
توچه دانستی که کلکت اینهمه اسرار داشت

رباعیات

چومرغ شب کنم تاصبح فریاد
که شاید صبحدم گردد دلم شاد
بامیدی که بینم روی ماهت
شوم از بند غم یکباره آزاد

☆☆☆

وجود من بود کبریت احمر
مس قلب جهان را میکنم زر
بقرب حق شدم جستم تقرب
نهادم پا ببام چرخ اخضر

☆☆☆

مکن افسانه از سود و زیانم
که من احوال دنیا را ندانم
سخن بامن بگوازعشق جانان
که من جزعاشقی درسی نخوانم

☆☆☆

این غزل شیوای عارفانه نموداری از تراوشات اندیشهٔ اوست :

ایدل مگو تو راز نهان را بهیچ کس
زیراکه نیست محرم اسرار بوالهوس
مردم تمام بوالهوسانند زینهار
اسرار عشق را نکنی فاش پیش کس
رفتند همرهان و رفیقان ز پیش و ما
ماندیم از طریق خرابات باز پس
این کاروان که عازم کوی حبیب بود
رفت آنچنان که نشنوی آوازی از جرس
ای مرغ جان تودرقفس تن چه ماندهٔ
بال و پری بهم زن و بگشا در قفس
خواهی گل مراد بروید ز باغ دل
با داس ذکروفکر ببرد از خاروخس
طوفان فتنه عرصهٔ آفاق را گرفت
ای نوح وقت زود بفریاد ما برس
تا درجهان هواوهوس برتوغالب است
هرگز مقام (میرولی) را مکن هوس

مرتضی مدرسی چهاردهی

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

سلسله ذهبیه و صفویه

(۴)

غیر از حدیث عشق ندارم حکایتی
زیبا حکایتی و عجایب روایتی
هفتاد فرقه در ره عشقند رهسپار
جز عاشقان ز عشق ندیده هدایتی
(رازشیرازی)

مجدالاشراف گوید :

گویند در محله ما بقعه و بارگاهی بود بنام (مزارابونعیم) از مشایخ صوفیان، برسقف آن چراغی افروخته بودندکه همیشه روشن بود و درکتیبه‌آن نوشته بودند :

چراغی را کـه ایزد برفروزد　　　هرآنکس‌پف‌کندریشش‌بسوزد

شاه اسمعیل صفوی چون آن جا را بدید بدانست‌که نیرنگی بکاربرده‌اند ! مأموری فرستاد و چراغ را پف کرد و چراغ خاموش شد و ریشش نسوخت ! آنگاه فرمان دادکه بتکده را خراب‌کردند ، آشکار شدکه راهی از طاق مقبره بخانه متولی آن ساخته بودند وفتیله وروغن بچراغ میرسانید .

حافظ گوید :

صوفـی نهاد دام و سر حقه باز کـرد
بنیاد مکر بـا فلك حقـه باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
زآنچ آستین کوته و دست دراز کرد

بارها مجلسی دوم فرمود :

از صدر اسلام تاکنون کشور ایران چنین آرامش و امنیت و آسایشی نداشت چه صوفیان صفوی در انتشار دیانت و نشر آثار مذهب جعفری جان فشانیها کردند وهرگز برای مذهب شیعه وپیروان شاه مردان علی مرتضی(ع) چنان دولت باشکوهی فراهم نگشت .

دریغاکه دراواخر دوره صفوی هوشمندان هنگامه طلب وماجراجو بنای‌تردید وتشتت آراء عمومی را فراهم‌کردند وبه بهانه قیل وقال‌های فلسفی مردم را بجان‌هم انداختند شد آنچه‌که نباید بشود !

در خبر است که :

کلمات و ظاهر آیه‌های شریفه قرآن ، برای دانشمندانی است‌که دررشته‌های علوم و فنون ادبی کار میکنند و در بحث اعراب و بناء و الفاظ مطالعه می‌نمایند و بمعانی وبیان وبدیع آشنائی دارند .

اشارات قرآنی برای خاصان دانشمندان اسلامی است که بالفاظ و معانی و انواع حکمت وعرفان آشنا هستند تا بهتر بآغاز وانجام‌که اصول دیانت اسلامی‌است بهره‌مند شوند .

لطایف قرآنی برای دانشمندانی است‌که زحمت‌کشیده و ریاضت دیده‌اند و از مرتبه‌های صوری و عقلی گذشته و بمراتب حقایق شهودی رسیده‌اند ، این گروه

دانشمندان نفس‌کش وار بعین کشند که خردمندان کمتر زیر بار ریاضت میروند و تحصیل دانش را ریاضت‌های خود میدانند و بس.

حقایق قرآن برای پیامبران است چنانکه محمد (ص) فرمود: خداوندا اشیاء را آن‌چنان‌که هست بمن نمودارساز:

در معنی هست و در عیان نیست که دید
در دل پیدا و بر زبان نیست که دید
هستی جهان و در جهان نیست که دید
در هستی و نیستی چنان نیست که دید
(مولوی)

معراج معنوی عرشی را بدرجه‌ای رسانیدند که فرمود هرکس مرا بیند خدارا دیده است بختیار عالم‌کسانی هستند که پیروی کامل از حقیقت نمایند.

چون مرا دیدی خدا را دیدهٔ — گرد کعبه صدق برگردیدهٔ
خدمت من طاعت وحمد خداست — تا نه‌پنداری که حق‌ازمن‌جداست
چشم نیکو باز کن در من نگر — تا به بینی نور حق اندر بشر
(مثنوی)

بی‌تردید اینگونه مرتاضان که برطبق دریافت حقیقت ریاضت میکشند لطیفه‌های قرآنی‌را دریافت می‌نمایند آنان انگشت‌شمارند ومورد توجه صاحبدلان‌میباشند.

بازآمدم همچون خلیل از معجزات دمبدم
نمرودی و نمرود را معدوم و ناپیدا کنم
باز آمدم عیسی صفت گردن زنم دجال را
وزامر مهدی عالمی از یك نفس احیاء‌کنم

زاهد چو میلافی بروکنجی بمیر ودم مزن

ورنه سراسر پرده ها از روی کارت واکنم

(نورعلیشاه)

بنابراین آنانی‌که با لطایف قرآنی سروکار دارند مشاهدات قلبی خود را که در هنکام ریاضت های شرعی از لطیفه های قرآنی دریافت مینمایند و از نامحرمان پنهان دارند ! چرا ؟! برای آنکه آنکس که نچشیده است نمیداند و منکر میشود

سخن شناس نه‌ای دلبرا سخن اینجاست .

مجلسی اول در پاسخ نامه ملاخلیل قزوینی نوشته است که : شیخ صفی‌الدین در مقالات خود در چند مورد به پیروان ذهبی خود تأکید کـرده است که پیروی از شریعت احمدی نمایند و زبان را از مخالفت ظاهراسلام درکشند آری :

عشق ورزی دگر و نفس پرستی دگر است

دانشمندانی‌که درکلمات قرآن و اشارات فرقانی دقت نظر دارند و بهمان‌دیده اکتفا میکنند دیگر بسوی تهذیب نفس و آدمیت نمی‌شتابند !

برگذر ایدل غافل که جهان درگذر است

خود همه کار جهان رنج دل و دردسراست

خاکساری که بخواری بجهان ننگرد او

برسرش خاك‌که از خاك بسی خوارتراست

جمله زیر زمین گـر بحقیقت نگری

مشکن طره مشکین و لب چون شکراست

(عطار)

گروهی از آنان که به تهذیب اخلاق و تکمیل نفس دل بستگی دارند دیگر

برنامه ریاضت بزرگان این راه و رسم را اجـرا نمیکنند و بهمان نیروی دانش و اندیشه خود تکیه میکنند و راه ریاضت خویش را خودرو میروند .

خدا میداند وآنکس که رفته

پندارهای خود را برنامه کار ریاضتی خود پندارند و کوشش دارند که صفات زشت و پلیدی را مانند بخل وحسد از خود دور سازند و بکردار وپندار وگفتار نیك خود را بیارایند سالیان دراز در این راه میشتابند و چون صفت های زشت خویشتن را تبدیل به صفات نیك میکنند آنگاه بخیال تبدیل صفت‌های دیگر نفسانی میافتند و توجه بریاضت میکنند و سالیان درازی دراین راه زحمت ورنج میکشند .

ناگهان می‌بینند همان صفت های پاك شده بصورت نخستین بازگشت در نفس خود مینماید و بی‌اختیار از وی بروز و ظهوراتی دارد ! چون برطبق دستور کامل و درست نرفته و کار نکرده اند اینجاست که سرگردان میشودکه چه کند ، تن رنجور وفکر کوفته و ازکار افتاده است .

چه نیکو فرموده است عطار نیشابوری :

راهرو بسیار دیدم درجهان لیك　　　یك رهرو ندیده‌ام راه دان !

این راه خود سری درتهذیب اخلاق خودرو رفته را چون درازا میشود بلکه بمدت سی‌سال ممکن است عمرآدمی را بگیرد و محروم از همه چیز شود .

خیام فرموده :

آنان کـه محیط فضل و آداب شدند
در جمع کمـال شمـع اصحاب شدنـد
ره زیـن شب تاریك نبردنـد بـرون
گفتنـد فسانه ای و در خـواب شدند

بزرگان اهل معرفت اصطلاحی درین باره دارند : راه زلف معشوق که بسیار دور ودراز است ، در خدا پرستی و حق رسیدن و از اخلاقش بصفات یزدانی متصف گردیدن بدرازا میکشد از این جهت فرمودند :

تربیت اندرکوی تو چونموی تو ای‌محتشم
باریك و تاریك و سیه طولانی و پرپیچ و خم (۱)

۱ــ یادآوری : اسمعیل رائین خبرنگار و نویسنده مشهور مطبوعـات در یکی از تألیفات خود نوشته است هرچه جستجو کردیم از خاندان میرزا صالح شیرازی کسی را در تهران و شیراز نیافتم ! غافل از آنکه شادروان میرزا صالح شیرازی مدیر روزنامه کاغذ اخبار در سال ۱۳۳۵ قمری از بنیادگزاران آزادی درایران فرزند برومندش حاج‌میرزا محمد حسین عشقی شیخ مشایخ سلسله ذهبیه بود و یگانه فرزند وی شادروان دکتر محمد اقبال‌الحکماء عشقی بودکه از بزرگان طریقت وازپزشکان نامی بشمارمیرفت وفرزندانش عارف وارسته کامل آقای محمد حسین عشقی سرپرست آرامگاه اعلیحضرت رضا شاه‌کبیر و تیمسار عشقی‌پور است .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام مـا

درویشی

درویشی تهذیب اخلاق است و سلب صفات ذمیمه از خود و زهد ازدنیا و انقطاع از ماسوا و قناعت بهرچه‌کمتر واستخفای ازخلق وتوکل برخدا و ذخیره نکردن مال و ریاضت دائم و پوشیدن عیب مردم و ترك آزار خلایق و حفظ زبان ازلغوبخصوص دروغ وغیبت وبهمت‌که بدترین قبایح است و پاك داشتن دل ازکینه وخصومت واینها تکلیف است براهل طریقت والا چه طریقتی .

(صفی‌علیشاه)

م . اورنگ

رستاخیز فرهنگی

آنچه‌که در اینجا میگوئیم و مینویسیم ، تنها از سوی خودم و نمودار اندیشه و داوری خودم نیست . بلکه از سوی گروهی پاکدل و فـرهنگ دوست ، و نمودار اندیشه و داوری آنان‌است‌که مرا وادارکردند بنام سپاسگزاری از وزارت فرهنگ و هنر ، این‌گفتار را بنویسم وارزیابی آنان را بنمایانم .

چنانکه شنیده‌اید یا دیده‌اید ، در ماه‌آبان فرخنده نشان ، هم‌آهنگ باجشن زایش شاهنشاه آریامهر ، انجمنهای سخنرانی و چامه سرائی در تالار نوبنیاد موزه فراهم آمده بود . ایـن برنامه ها رویهم رفته در سه بخش و هر بخشی در سه شب بود بدینگونه :

بخش یکم ، سخنرانی‌ها وگفت‌وگوهای‌گوناگون دربارهٔ شاهنامه‌فردوسی‌بود.

بخش دوم ، به پژوهشها و گفت و گوهای وابسته بـه پیش از هخامنشیان بسته‌گی داشت .

بخش سوم ، بزم چامه سرایان و میدان هنرنمائی آنان را نشان میداد .

کسانیکه در این انجمنها بوده‌اند و این برنامه‌ها را دیده‌اند ، خوب‌میدانند که انجمنهای‌سخنرانی وچامه‌سرائی، چه‌اندازه دارای فروشکوه بوده وچه سروسامان در خور ستایشی داشته است .

زیادی مردم ، سخنرانی‌های گوناگون سود بخش ، پرسشهای بجا و ارزنده و گفت وگو در پاسخ آنان ، همه و همه به تالارهای سخنرانی فروغ ویژه‌ئی بخشیده بود . یعنی سخنرانی‌ها تنها در یکجا نبود . بلکه با زیادی مردم و دامنه دار بودن

برنامه‌ها ، در پنج سالن انجام میشد وهردسته‌ئی برابر دلخواه خود به یکی ازسالنها و برای شنیدن یك رشته از سخنرانیها میرفتند .

رویهم رفته همه‌ی مردم خوشنود بودند . همه سپاسگزاری میکردند و این رستاخیز فرهنگی را میستودند .

بلی . این‌همه آوازه‌ها ازشه بود . اماگوش فرادهندگان به‌آوای شاه وپیروی کنندگان و پویندگان این شاهراه نیزکه این برنامه های سود بخش دانشی را پدید آورده‌اند ، در خور درود وستایش میباشند .

خوب آشکار است‌که در این رستاخیز بزرگ فرهنگی ، پیروی کنندگان از اندیشه و فرمان شاهنشاه ، دستگاه با فر و فرهنگ وزارت فرهنگ و هنر است که پاك مرد بلندمنش و شاهدوست و میهن پرستی بنام مهرداد پهلبد درسرآن میباشد .

خود نام و نشان وزیر فرهنگ و هنرکه مهرداد پهلبد میباشد و رنگ و بوی ایرانی دارد ، بهترین نشانی‌است از درون پاك این نیکمرد والاگهر درباره‌ی ایران دوستی و میهن پرستی ودلبسته‌گی داشتن به‌نمایاندن وگسترش دادن فرهنگ‌ایرانی. اما کار و کردارشان هم بهترین گواه است برای این نشانی‌ها و خون گرمی ها و دلبسته‌گی‌ها .

در انجمنهای سخنرانی میدیدیم که خودشان میآمدند و به یکایك سالن‌های سخنرانی سر میزدند و به‌گفته‌های سخنرانان‌گوش میدادند و ارزیابی میکردند .

بفرمان دین و دانش ، نباید ازکوشش وکاردانی دکتر صادق‌کیا معاون وزارت فرهنگ و هنر در پی ریزی این برنامه ها و برگزاری این انجمنهای سود بخش و شادی‌آمیز چشم پوشی‌کرد و شیوه‌ی سپاسگزاری را بجا نیاورد .

برهمه آشکاراست‌که ایشان با پیروی‌از اندیشه‌ی وزیر روشن‌بین خود ، دراین

باره چه‌رنجهائی‌کشیده‌اند وچه‌کوششهائی کرده‌اند . شبها هم میدیدیم که ازآغاز تا انجام برنامه‌ها درتالار بودند وسرپرستی میکردند .

بلی. چنان وزیر بلندمنش وپاك‌سرشت‌را چنین معاونی‌دانا وبینا باید تادرباره‌ی نمایاندن فرهنگ وهنر ایران، رستاخیز وهنرنمائی‌گردد وفرزندان ایران‌را به‌جنب وجوش آرد وبه‌آگاهی مردم بیفزاید .

توانائی خامه‌ی من برای نمایان ساختن اندیشه و داوری ورایزنی‌گروه زیادی که درانجمنها بودند ، بهمین‌اندازه بودکه‌گفتم و نوشتم . اماگوی و چوگان درمیدان چامه‌سرایان شیرین‌سخن است‌که دورنمای این‌انجمنهای‌سودبخش دانشی‌را بنمایانند وزمینه را برای دنبـال‌کردن اینگونه برنامه‌ها آمـاده سازند . بویژه چامه سرایان شهرستانهاکه ازراههای دور آمده ومهمان وزارت فرهنگ بودند واین نمایشگریهای دانشی وهنری را بچشم خود دیدند و راه و روش وزارت فرهنگ را درگرامی داشت آنان بخوبی دریافتند .

امید است این برنامه‌ی سودبخش دنبال پیدا کند و پژوهندگان را از رازها و ریزه‌کاریهای‌گوناگون دانشی بهره‌مند سازد .

خداازنجیره‌جنبانان این‌شاهراه‌میهنی‌وفرهنگی‌را افزون‌کناد وبرآنان‌خوشبختی ونیکنامی دهاد ــ ایدون باد .

نائوئیزم

عبارت ازیك روش وسیستم فلسفی است‌که درمملکت چین بصورت مذهب عمومی وعامیانه رواج دارد . درسال۶۶۰ میلادی مذهب‌نائوئیزم بعنوان دین رسمی دولتی شناخته‌شد ومرتبت آنرا بالاتر ازمذهب‌بودائی وکنفوسیانیزم نراردادند ولی بعدها آن‌اهمیت بتدریج انحطاط پذیرفت.

(تاریخ ادیان)

انجمن ادبی حکیم نظامی

ابوالقاسم حالت

فرصت

اگرخواهان‌جانانی، درین‌ره‌کن فداجان‌را
که‌جز جان نیست‌جانارونمائی روی‌جانان‌را
بهردرد تو درد عشـق باشد بهترین‌درمان
اگرزین‌درد بگریزی نبینی‌روی درمان‌را
حریم کعبهٔ مقصود را شـد سالکی محرم
که‌کرد ازجان‌تحمل زحمت خارمغیلان را
حذرکن از تن‌آسانی که پابند تن‌آسانی
بآسانی کند مشکل هـزاران کار آسان را
بکار خود اگرفکری کنی، امروزکن، ورنه
چو فردا دررسد ترسم نیابی فرصت آن‌را
زگیتی چون سفرکردی دگرره‌بر نمیگردی
چوزرکزکان‌چوبیرون‌شدنمی بیندگرکان‌را
نه ازدنیا بدور افتی نه از عقبی عقب مانی
اگر امروزهم این‌را نگهداری وهم آن‌را
سراسر سود بازار هوسرانی زیان بـاشد
همان بهتر که بربندی درین‌بازار دکان را
بهجران‌گل ای‌بلبل صبوری‌کن صبوری‌کن
که‌آخر صبح‌وصلی‌هست درپی‌شام‌هجران‌را

مخورغم، گرزسرماسخت بی برگ‌و نواماندی
که ازپی تاب تابستان بود برف زمستان را

اگر جاه سلیمانی تمنا میکنی ، حالت ،
بشوی‌ازمدح دیوان زمان اوراق دیوان‌را



پارسا تویسرکانی

دوماه ودو پرتو

ای عارض تو زمهر و مه برده گرو
من در تو دوماه بینم ودو پرتو

خورشید رخت آیتی از ماه تمام
ابروی کجت ، حکایتی ازمه نو



نوربخش آزاد

وفای شمع

شمع دیشب‌که دربرم میسوخت
نکته دلکشی بمن آموخت

اشکهائی‌که پای خود میریخت
باز با یکدگر همی آمیخت

چون سراپای او تمام گداخت
باز شمعی زاشك خویش بساخت

گفت خود گرچه باز میسوزم
شادم ازآنکه محفل افروزم

صد ره دیگر ارکه بگدازم
باز شمعی ز اشگ خود سازم

چون که پرتو فکن در انجمنم
نیست غم سوزد ارکه جان و تنم

ای بنی آدم ای که تا عیوق
رفته صیتت با شرف مخلوق

من نگویم چو شمع سوزان باش
کلبه‌ای را ز خود فروزان باش

مکن اینقدر آتش افشانی
کاتش حرص خویش بنشانی

سوخت آزاد شمع دربر جمع
ما بسوزیم جمع را چون شمع

عباس محجوب

لحظهٔ فردا

پرسیده اند عاشق وشیدای کیستیم «یا منتظر بوعده فردای کیستیم»
دردشت زندگی‌زچه‌تنها نشسته‌ایم یا لاله‌ئی بسینه صحرای کیستیم
درجام عمر ساغر خالی زلحظه‌ایم افتاده‌ئی ز باده و مینای کیستیم
بازیچه‌ایم بهرکه دردست کودکان مجنون برای خاطر لیلای کیستیم
رقصیده ایم بر سر دار انا الحقی زاهد بطعنه دل بسویدای کیستیم
غافل گذشت عمر بحسرتگه امید در جستجوی لحظهٔ فردای کیستیم

وحیدزاده (نسیم)

کی روی ازیاد

ای بعقل و خرد یگانه وراد وی باصل ونسب خجسته نهاد
چون بفرزانگی و پاکدلی گشته‌ای شهره‌کی روی ازیاد

معاصران

فتح‌اله صفاری

ساری

غزل

تا در پناه قادر یکتا نشسته‌ایم آسوده ایم ودور ز غوغا نشسته‌ایم
هرسونظر کنم همه‌جا جلوه‌گرتوئی زین‌رو بدرگهت به تمنا نشسته‌ایم
تا جرعه‌ای ز جام محبت رسد بما با قلب پر امید مهیا نشسته‌ایم
درهجرروی‌دوست نشدصبرچاره‌ساز چون لاله داغدار به‌صحرا نشسته‌ایم
تا سبزه‌زار باغ فلك گشت نقره‌فام دربام زندگی به تماشا نشسته‌ایم
با غیر مهربانی و با یار سرگران در کوی آشنا بمدارا نشسته‌ایم
(صفاریا) ز حادثه دور زندگی افسرده خاطریم که تنها نشسته‌ایم

علی عنقا

ضمیرشناسی - نیروی جاذبه انسانی

دانش مانیه تیسم

(۱۱)

از چشم دل سیاه تو چندان عجیب نیست
گر سنگ سرمـه از حجر الاسود آورد

درمانیه‌تیسم که رفتار وطریقش بقدرامکان ملایم وجالب است نگاه یك اثر وفایدهٔ واقعی وقلبی دارد - یك نگاه مهرآمیز درکلیه شئون زندگی ومقابله با اشخاص کمك ماست - وقتی لازم شود مطلبی‌را بدیگران بقبولانیم همراه بیانات ما یك نگاه‌ملایم و نافذ بی‌اندازه موثر بوده وبرتسلط ما بطرف خواهد افزود - بهتر است درمانیه تیسم نگاه ما صفت درخواستی داشته باشد بنابراین بـاید قبلا مقابل آئینه نگاه خود را باین صفت تربیت نمائیم‌تابتوانیم ازآن همراه‌گفتار وحرکات‌خود نتیجه‌دلخواه بگیریم. نگاه ثابت ونافذ ومهرآمیز وسیله‌ایست که حالات درونی مارا بخارج بیرون میدهد . نگاه کمی سخت را باید برای اعمال فعال و غیورانه ذخیره نمائیم و بیك نگاه دقیق ثابت وکاملا خیرخواهانه و نافذ همواره عادت‌کنیم .

درزندگی عادی باید نگاه ثابت و ریشه‌بینی یعنی بین دو ابروهای مخاطب را انتخاب‌کنم . این‌عمل نه‌برای اجتناب از نگاه درچشمهای اوست بلکه فایده واهمیت دیگری دارد .

هندوها خواص‌آنرا چشم‌شیوا مینامند (یعنی‌رب‌النوع خرابی وآبادی)اویت‌ها (محارم اسرار وعلوم مرموزه) یوگا (فلاسفه هندی‌که بسکون‌مطلق وجذبه ومشاهدات ظاهر وباطن قائلند) درعمل جاذبه خود این نوع نگاه را خیلی دخالت میدهند .

هکتور دورویل محل توجه را بلافاصله دربالای ریشه بینی گفته و نوشته است نگاه‌کردن درریشه‌بینی درست بین‌چشمها برنگاه‌کردن درمرکز شعری توجه‌که‌قریب یکسانتیمتر ونیم بالاتر ازریشه بینی است اولویت وارجحیت دارد .

صمیمی‌ترین احساسات و مخفی‌ترین افکار را نگاههای متقاطع همراه دارند. درموقع مکالمه نه فقط حین‌گفتن بلکه موقع شنیدن جواب بهتر است درریشه‌بینی طرف توجه‌داشت . ثابت‌کردن نگاه دردوره مکالمه بهترین تمرکزفکری وبزرگترین ثبوت افکار وتملك برای ما تدارك و تفرقه حواس و هرفکر طفیلی را حذف میکند و یك حس تقریر و یك سلسله عبارات الهامی و یك تسلط حقیقی را بدست‌ما میدهد . یك نگاه نیرومند وورزیده عمل انسان‌را ده برابر تقویت میکند ضمناً باید دانست‌که قصد ما درتثبیت‌نگاه باید ازمخاطب پوشیده باشد بنابراین اگر نگاه طبق دستورنباشد ویا خشمناك و حمله‌کننده باشد مخاطب‌را بیدارکرده واورا بیك بی‌اعتمادی بی‌جهتی سوق میدهد وبالعکس یك نگاه مهرآمیز بابیان‌متین وشیوا اعتماد طرف‌را جلب واورا تحت اثر قرار میدهد ومخصوصاً دراینموقع باکسیکه مخاطب ماست و میخواهیم اورا تحت اثر بگیریم نباید خیلی نزدیك شویم .

بااجرای مشق‌های مقدماتی چشم وفراگرفتن نگاههای مهرآمیز و متین ونافذ میتوانیم شخصیت وقدرت ومالکیت خودرا بسوی طرف مقابل روانه و طوری‌کنیم‌که او یك‌آرامش ومتانت وسخاوت‌را ازآن نگاه احساس‌کند بهمین‌مناسبت درملاقاتهای مهم با درخواست و مذاکره درباب یك‌کار نباید تحت اثرکسیکه بااو حرف میزنیم برویم وبرای دریافت نتیجهٔ مذاکره وتقاضای خود دوچار اضطراب شویم بلکه بدانیم بدست‌آمدن نتیجهٔ مثبت براثر یك نگاه ثابت و نافذیست‌که کاملا بتأثیر آن اعتماد داریم . مگر در مواردیکه طرف ومخاطب ما مغرض و ناصالح باشدکه دراینصورت

ازاین نوع اشخاص باید اصولا احتراز جست .

یکی ازمطالبی که موجب نیرومندی قلب وقدرت نگاه وتسلط انسان بردیگران است صحبت کردن درمقابل جمعیت میباشد که ناطق مجبور است افکار ونگاه خودرا متمرکز وثابت سازد .

اگر مشقها وتمرین‌های چشم که شرح آن گذشت طبق دستور و باعلاقه وتوجه کامل اجرا شده باشد اکنون مسلماً صاحب یك نگاه نیرومند وثابت وسرشار ازنیروی مغناطیسی و نافذ هستیم و قدرت نگاه خودرا خیلی روشن درمحاورات روزانه خود احساس میکنیم .

(می بری دل زکف شیرشکاران جهان شیررا حوصلهٔ چشم جگردارتونیست)

درتأیید نیرومندی نگـاه و جاذبهٔ قوی چشم و قوت اراده وزیر تسلط آوردن دیگران حتی حیوانات وحشی حکایتی مربوط به پیر عالیقدر اویسی مشرب و عارف کامل حضرت آقا عبدالقادر جهرمی وموضوع مهارکردن شیردرنده درفصول قبل بطور مشروع گذشت که ملاحظه فرموده اند اینك واقعهٔ دیگری راکه افسانه نیست برای مزیداستحضار واطمینان خوانندگان گرامی شرح‌میدهد تاملاحظه فرمایند درصاحبان این جاذبه وکسانیکه درکسب وتقویت این نیرو رنج بردهاند چه‌قدرتهای خارق‌العاده‌ای نهفته است وطالبانیکه ازروی عشق وحقیقت دراین‌راه زحمت وریاضت میکشند ورنج تحصیل آنرا تحمل میکنند مطمئن باشندکه به‌نسبت استعداد و عشق وعلاقه وزحمات متحمله ازآن بهره‌مند خواهند شد اینك شرح واقعه :

درگذشته جوانی بنام میرزا محمدعلی فرزند میرزا عبدالحسین ملقب به‌فیض ـ علی‌شاه ازاهالی‌قریه رقه تون وطبس دراصفهـان میزیست مشارالیه نوه ملا محمدعلی امام‌جمعهٔ تون و طبس بود درجوانی مجذوب ودست ارادت بحضرت سید معصومعلی‌شاه

دکنی داده واز نظر تربیت واصلاح ظاهر و باطن (کالمیت فی یدی‌الغسال) دراختیارمراد خود قرارگرفت وی خود تفصیل سیر وتشرف بخدمت حضرت سیدمحمود معصومعلی‌شاه ووصول بمقاماترا دررساله‌ای بنام اصول وفروع نگاشته است و طالبان میتوانند بآن مراجعه کنند) و نیـز شرح حال وی بنام نورعلی شـاه اصفهانی در طرائق الحقایق مسطور است .

حضرت نورعلی‌شاه‌عارف‌مجذوبی بودکه‌درجوانی‌مقاماتی‌را احرازکردو بطوریکه مشهور است صورتی خوش وآوائی دلکش داشته .

درآنزمان مرسوم بوده استکه فقرا برحسب لزوم بمثل معروف پرسه میزدند و دربازار و برزن باصدای بلند قصایدی درمدح انبیاء واولیاء میخواندند او نیز بنحو قصیده سرائی قدم میزد و میخواند وبه هرشهر و محلی‌که میرسید بخواندن خود ادامه میداد وپرسه زدنش بقدری جالب و جاذب بودکه همیشه اطراف او از جمعیت زن و مرد هنگامه‌ها برمیخاست وبسیاری ازآنان درکمال صدق وصفا باو ارادت میورزیدند شهرت ومحبوبیت این‌درویش واقعی مجذوب بآنجا رسیدکه درمسافرت بکربلا مورد حسد قرارگرفت وجمعی‌ارباب‌غرض (که متأسفانه همیشه ودرهمه‌جا هستند وباصورت حق‌بجانب و اعمال نفوذ درافکار سست شعلهٔ بغض خودرا با فراهم ساختن موجبات اتهام وآزار وقطع نان یا قطع حیات دیگران خاموش میسازند والبته درمقابل‌طبیعت منتقم بی‌مجازات نخواهند ماند) ازدرانکار آن درویش وارسته را نزد سلطان وقت مدعی سلطنت ونزد علمای دین بعدم حفظ آداب شریعت متهم‌کردند (یریدون‌لیطفئوا نوراله بافواههم واله متم نوره ولوکره الکافرون)کار بجائی رسیدکه مخالفان درطعن وردش استشهادی امضا و هلاکش را از مجتهد وقت یعنی حضرت حجةالاسلام آقا سید مهدی طباطبائی ملقب به‌بحرالعلوم‌که شرح فضائلش درکتب قوم مسطور است وآنوقت درنجف اشرف ساکن بود تقاضا نمودند و نامه‌ای فرستادندکه آن مرد بزرگوار را در

این کار وافکار وی شریك خود سازند بحرالعلوم درجواب مردم گفت اگر مرا درمسائل دین مقلد دانسته‌اید ازمن چه‌حکمی می‌طلبید واگر مرا مجتهد میدانید تابرمن‌چیزی معلوم نشود حکمی نتوانم داد من درنجفم وشما درکربلا واین شخص‌را ندیده ونمی‌ـ شناسم و معرفتی بکفر و دین او ندارم ولی قریباً برای زیارت مخصوص بعزم کربلا خواهم آمد وپس ازتحقیق تصمیم خواهم‌گرفت .

مخالفان باوصول این جواب سکوت اختیارکردند تا جناب سید بکربلا وارد شد ودرآنجا از شخص امینی‌که ظاهراً مرحوم ملا عبدالصمد همدانی بوده خواست‌که ضیافتی مخفی وشبانه درمنزل خود ترتیب داده درویش را هم دعوت‌کند تا جناب سید درویشی راکه مردم تکفیر میکردند به‌بینند و با او مذاکره‌کنند ملا عبدالصمد نیز حقیقت امر را بنور علی‌شاه‌گفت و اورا دعوت‌کرد نورعلی‌شاه هم دعوت‌را پذیرفت و درضیافت حاضر شد .

چون حاجی بحرالعلوم اصولا اینگونه دراویش را دور ازخداشناسی وایمان ودرنتیجه کافر و نجس میدانست با رعایت احتیاط دستورالعمل لازم بمیزبان خود داد تا ترتیبی دهدکه جلوس این دونفر نزدیك بهم نباشد وظروف چائی و غلیان و غیره را مراقب باشد تاخلاف طهارت موردی پیش نیاید .

درهرحال‌موقع ملاقات فرارسید وآقایان باهم روبروشدند . حاجی‌بحرالعلوم اظهارکرد آقا درویش این چه همهمه‌ایست‌که راه انداخته‌ای . نورعلی‌شاه جواب‌گفت من آقا درویش نیستم ونام من نورعلی‌شاه است .

سید فرمود نورعلی‌که اسم است اما شاهی شما ازکجا رسیده . درویش‌گفت از آنجاکه برنفس خود و سایر نفوس سلطنت و غلبه وقدرت دارم . سید فرمود سلطنت و غلبه برنفس خود صحیح ولی سلطنت برسایر نفوس ازکجا وچطور است ؟

نورعلی‌شاه بانگاه جاذب ونافذ ونیرومند خود توجهی به سید نمود واظهارکرد

سلطنت برنفوس دیگران اینطور :

در اینجا ملا عبدالصمد میزبان این آقایان گفته است ناگهان تصرفی بظهوررسید وتغییری درحالات رخ دادکه ازوصف آن قاصر ومتحیر بودم‌که جناب‌سید یعنی‌حاجی بحرالعلوم درحال تواضع وجذبه ازمن خواست قدری بیرون ازاطاق باشم تا بادرویش مذاکراتی انجام دهد .

میگوید من بیرون‌رفتم ومدتی گذشت تاوقتی‌که مرا خواندند ومن‌غلیان‌دیگری حاضرکرده وبدرون بردم .

سید بزرگوار بدست خود غلیان‌راگرفته وبنورعلی‌شاه تقدیم‌کرد ودیدم‌که در یکطرف غذا خوردند و پیدا بود جناب سید نیز مجذوب و زیر تسلط وقدرت جذبه و ارادهٔ نورعلی‌شاه قرارگرفته است .

آنشب چنین گذشت و شبهای دیگر نیز با شوق و علاقه موقعیکه خلوت بود جناب‌سید ومن درحالیکه عبا بسر میکشیدیم خدمت‌شاه میرسیدیم وفیضها می‌بردیم. گرچه عاقبت مردم منکر وخشک این عارف بحق را مسموم‌کردند و درشهر موصل درسال ۱۲۱۲ قمری دعوت حق را لبیك گفت و موافق‌کلمه غریب بفردوس عدن منزل کرد ولی خوانندگان‌گرامی ملاحظه میفرمایندکه دریك نگاه نافذ و ثابت ونیرومند توان چه قدرت نمائیها خفته است‌که هر بیننده را متحیر میسازد .

البته ناگزیرم این مطلب‌را نیز بنگارم اگر یك‌نفر باطی مراتب وتحمل‌مشقات بمقامی رسید وخوارقی ازاو بروز وظهورکرد صدهانفر دیگر بهوای پیشوائی وهوس بهره‌گیری بصورت مـردان خدا متظاهر و برای اطفـای شهوات خود موجب اغفال و انحراف وخسارات مادی ومعنوی مردمان‌حق‌طلب شده ومیشوند بنابراین باید توجه داشت که :

رهزنان اما بدین رهنمایان بیحدند بایدت رندانه‌رفتن تانگردی دلفگار

کتابخانه ارمغان

پیشتازان کامیابی

دوام و بقاء یك خانواده یا قبیله و بالاخره جامعه و ملتی ارتباط مستقیم بـا جنبه‌های اخلاقی و روحی آن داشته و چون جامعه و ملت از اجتماع افراد بوجود آمده هرچه جنبه های معنوی و مبانی روحی نفرات آن برتر و والاتر باشد ناچار ارزش اخلاقی و توانائی روحی آن ملت ارجمندتر و عالیترمیباشد .

ملتهائی‌که در تاریخ جهان بکارهای بزرگی دست یازیده و درمیان ملل ونحل دیگر سربلند و سرفراز زیسته همانا در پرتو تربیتهای روحی و ارزشهای اخلاقـی افراد خود بوده‌که شاهد موفقیت را مطیع ارادهٔ خویش ساخته‌اند .

ملتهای زنده و مترقی جهان در راه ارشاد و مجهز ساختن افـراد باینگونه سجایای اخلاقی و روحی‌که سر عظمت آنها درآن نهفته است بانواع وسائل متشبث میگردند و از طریق مطبوعات وبرنامه‌های درسی ورادیو وتلویزیون وغیره در تعمیم و اشاعهٔ آن سعی بلیغ مبذول میدارند .

کتاب پیشتازان کامیابی از جمله مطبوعات معدود اخلاقی است که اینروزها منتشرگردیده و با شرح و تفسیر اینگونه مباحث روحی و معنوی مانند ارزش دلیری ، بهره‌های شگرف پایداری ، شایستگی‌انسانی ، وفای بعهد ، بیهودگی اندوه وخشم ، تصمیم بجـای تأخیر و فصول دیگر را در بردارد و خواننده را بحقایق اخلاقی که یك انسان واقعی باید واجد آن باشد آشنا میسازد .

اینك بیش از چندی از انتشار حماسهٔ شیرین نمیگذرد که نویسندهٔ دانشمند با قلمی توانا و انشائی روان کتاب پیشتازان کامیابی را بدوستداران دانش و اخلاق

ارمغان میدارد و خدمت ارزنده دیگری بفرهنگ و میهن عزیزانجام میدهد.

ما در ضمن ستایش ازپشتکاری واستقامت بیدریغانه فاضل گرانمایه آقای بهرام شاهرخ که با نگارش و انتشار اینگونه آثار اجتماعی و ادبی همواره در راه خدمت بعلم وفرهنگ کشور ساعی وکوشا میباشند موفقیت بیشتر ایشان را آرزومند میباشیم.

آنوش

برگزیده‌ئی از شعر شاعران ارمنی زبان
تألیف : دکتر هراند قوکاسیان

آنوش نام کتابی است که اخیراً بقلم نویسنده و مترجم فاضل آقای دکتر هراند قوکاسیان پرداخته آمده است. ادبیات ارمنی درزمرهٔ غنی‌ترین وقدیمی‌ترین ادبیات ملل گیتی محسوب می‌شود. اما متأسفانه ازجانب ارامنه ساکن ایران کوشش چندانی برای شناساندن تاریخ وفرهنگ و زبان ارمنی بعمل نیامده است.



میان ایران و ارمنستان از دیر باز رابطهٔ فرهنگی وجود داشته و بهمین جهت

تاکنون چندین بار اغلب قسمتهای شاهنامه ، غزلیات حافظ ، آثار سعدی ، رباعیات خیام و دوبیتی‌های باباطاهر ، ونیزشعرها و نوشته‌هائی از شاعران ونویسندگان معاصر ایران بزبان ارمنی ترجمه ومنتشرشده است .

این کتاب شامل شرح احوال مختصر شاعران بزرگ ارمنی زبان ومنتخباتی از معروفترین آثار ایشانست . بسیاری از اشعار این کتاب ، مانند « منظومهٔ آنوش » از تومانیان «منظومهٔ ابوالعلاء» ازایساهاکیان «گلایه» ازپطروس دوریان «ستایش‌میهن» از یقیشه چارنتز «پرستو» از دودوخیان «میآیند ومیروند» از عاشوق جیوانی «اجاق خاموش» و «نخستین گناه» از واروژان «صحنه مرگ» و «تدفین» از سیامانتو « یادنامه مادر» از شیراز شهرت جهانی دارند .

با آنکه ترجمهٔ شعر از زبانی بزبان دیگـر از مشکل ترین کارهاست لکن مؤلف محترم با تسلطی که بهر دو زبان فارسی و ارمنی دارد از عهدهٔ این مهم بنحو مستوفی برآمده و با رعایت امانت در ترجمه و پیروی از قواعد زبان فارسی کتابـی شیوا و خواندنی پرداخته است .

نگارش این کتاب اولین اقدام مهمی است که در راه شناساندن زبان و ادبیات ارمنی برداشته شده و ما موفقیت روز افزون مؤلف محترم را در اشاعهٔ علم و دانش همواره خواستاریم .

تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان

تألیف نویسندهٔ محقق فاضل آقای عبدالرفیع حقیقت متخلص به رفیع که اخیراً انتشار یافته و جلب توجه محققان دور و نزدیك را نموده با استقبال پرشور ایرانیان

میهن دوست نیز روبرو گردیده است . تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان مانند تاریخ نهضتهای ملی ایران کــه متجاوز از سه سال است در ارمغان بچاپ میرسد از جمله تألیفات نادری است که روح وطن پرستی را در خوانندگان برانگیخته است . ایــن کتاب از لحاظ انور شاهانه نیز گذشته و تقدیر نامه زیر بمناسبت رضامندی خاطر شاهنشاه آریامهر بنویسنده دانشمند ابلاغ گردیده است .



دفتر مخصوص شاهنشاهی

۱۰۲-۱۵
۳-/۴/۱۳۴۸

آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

یک جلد کتاب (تاریخ نهضتهای فکری ایرانیان) که توسط شما تألیف شده طی عریضه مورخ ۱۱/۳/۴۸ به پیشگاه مبارک ملوکانه تقدیم داشته بودید از لحاظ انور شاهانه گذشت. مراتب رضامندی خاطر خطیر شاهنشاه آریامهر بمناسبت زحماتیکه در تدوین کتاب مزبور متحمل شده‌اید بدینوسیله ابلاغ میگردد.

رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی

نیروهای نهفته انسانی

از آثار نویسندهٔ مشهور الن‌میسی و ترجمهٔ آقای فریدون ساعدی است که بقطع جیبی در ۲۲۵ صفحه انتشار یافته و برای دوستداران این علم شریف بسیار مغتنم است که نسخه‌ای از آنرا که از انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ است بدست آورند .

دانشمند ارجمند آقای مدرسی چهاردهی مقدمهٔ مبسوطی برآن نوشته وارزش و اهمیت این علم را ازنظر تجربی وعلمی شرح و توضیح داده است .

خوشبختانه مدتی است که در ارمغان صفحاتی به «ضمیرشناسی ـ جاذبهٔ انسانی» تخصیص داده شده که از دور و نزدیك جلب توجه علاقه مندان را نموده است.

در نهاد انسانی نیروهای پنهانی نهفته‌اند که هرکس با توجه وتجربه میتواند ازآنها بهره بردارد و خود ودیگران را مستفید نماید. برای دسترسی باین نیروهای نهفته باید طریق و راه استفاده ازآنرا فراگیرد تا قادر باستفاده ازاین نیروها گردد.

درکتاب نیروهای نهفته انسانی دقایق این دانش مهم تشریح گردیده وخواننده را نیك برموز ودقایق آن آشنا میسازد.

ما دقت وکوشش آقای فریدون ساعدی را در ترجمه این کتاب مفید ستوده و علاقه‌مندان را بمطالعهٔ آن دعوت مینمائیم.

نخستین اطلس جغرافیائی

موسسهٔ جغرافیائی وکارتوگرافی سحاب نخستین سازمان ملی جغرافیائی درایران است که ازسی واندی سال پیش قدم درراه انتشار انواع کتب ونقشه‌های جغرافیائی در ایران زده وچون کشورهای مترقی جهان درراه ارتقاء سطح دانش جغرافیا وهم‌آهنگ ساختن آن باپیشرفتهای علمی وفرهنگی جهان گامهای بلندی برداشته است.

تاکنون بیش ازششصد نوع نقشه آموزشی، علمی واطلسی کره زمین‌را درمعرض استفادهٔ جهانیان قرارداده وازسوی‌دیگر هم‌میهنان‌را بخصوصیات وویژگیهای مختلف جغرافیائی جهان آشنا ساخته است.

مؤسسه سحاب گامهای موفقیت‌آمیزی درطریق گسترش دانش وعلم جغرافیا که مورد لزوم اهل بینش و دانشجویان و دانش‌آموزان میباشد برداشته وباچاپ و انتشار

مجموعه‌های جغرافیائی توأم با نقشه‌های دقیق و بدیع خدمت گرانبهائی بهمگان انجام داده است .

نقشهٔ دقیق سرزمین ایران و استانهای آن ، اطلاعات دربارهٔ قاره های جهان ، نموداری از پستی و بلندیهای جهان قله‌ها وکوههای مهم جهان ، رودهای بزرگ ، تنگه‌های مهم، جریانهای دریائی، آمار واطلاعات دربارهٔ جغرافیای ایران ،کشورهای آسیائی واروپائی ، آفریقائی، آمریکای شمالی ومرکزی، اطلاعات درباره قطب جنوب وآمریکای جنوبی واقیانوسیه وغیره همه مطالب آموزنده ودقیقی است که مورد لزوم و استفاده همگان میباشد .

انتشارات مؤسسه‌سحاب همواره مورد توجه اهل دانش وبینش بوده وما درضمن سپاسگزاری وتقدیر ازکوششهای فرهنگی آقای عباس سحاب مدیر محترم مؤسسه‌سحاب که تاکنون متجاوز ازششصد اثر آموزنده بجامعهٔ فرهنگ دوست و دانش پژوه تقدیم داشته‌اند توفیق روزافزون ایشان‌را درخدمات فرهنگی واجتماعی خواستارمیباشیم .

ایران باستان

آئین مغان ـ قبل ازظهور زردشت دراوایل هزارهٔ اول قبل‌ازاسلام یعنی پیش‌ازآوردن اوستا وتأسیس کیش مزدیسنی وقبل ازتشکیل سلطنت (ماد) درنزد بومیان غیرآریائی ایران دینی معمول و مجری بوده است که ازآن به‌آئین مغان تعریف کرده‌اند . کلمه مغ (مگوش) بزبان فارسی قدیم (مگاو) دراوستا در تلوکلام فقط دریك جا ذکر شده وآنرا بمعنی خادم وچاکر استعمال کرده است .

(تاریخ ادیان)

مجلهٔ ادبی ، تاریخی ، علمی ، اجتماعی

عنوان کتبی و تلگرافی ـ طهران ـ مجله ارمغان

مطابق روش دیرین هر گاه ارمغان در پایان سال انتشار ضمیمه‌ای همراه داشته باشد بجای دو ماه بهمن و اسفند محسوب خواهد شد و هر گاه بدون ضمیمه باشد دوازده شماره بمشترکان ارمغان مینماید .

ARMAGHAN
Monthly Literary and Historical Magazine
TEHERAN - IRAN

اعلام

چون بعضی شماره‌های ارمغان برای تجلید دوره‌ها مورد احتیاج اداره میباشد علیهذا شماره های زیر (هرشماره) ببهای چهل ریال خریداری میگردد . سال ۲۳ شماره اول ودوم . دورهٔ ۲۴ شماره اول ودوم دریکجلد . دورهٔ ۲۶ شماره اول . دوره ۳۳ شماره اول . دوره ۳۵ شماره دوم . دوره ۳۷ شماره اول . دارندگان باداره مجله مراجعه نمایند . لازم بیادآوری استکه چون از داخل و خارج دوره های متعدد تقاضا شده تجدید چاپ بعضی شماره‌های ناقص نیز آغازگردیده است .

انجمن ادبی حکیم نظامی

انجمن کهنسال ادبی حکیم نظامی هرهفته روزهای چهارشنبه از ساعت پنج بعد از ظهر جلسات خود را با حضور دانشمندان و اساتید شعر وادب درمحل ادارهٔ مجلهٔ ارمغان تشکیل میدهد ومانند روش دیرین درتصحیح و اظهارنظر درآثار منظوم و منثور اهل ذوق و ادب آماده میباشد . شعرا و نویسندگان میتوانند از این فرصت استفاده نموده ازبحث وانتقادهای ادبی باشرکت درانجمن استفاده نمایند .

پوزش

بعلت تراکم مقالات و اشعار درج قسمتی از آنها در شماره های اخیر میسر نگردیده اینک درضمن پوزش ازنویسندگان وگویندگان ارجمند خاطرنشان میگردد که درفرصت مناسب بترتیب بچاپ آنها اقدام خواهد شد :

تکشمارهٔ ارمغان